

عوامل و ریشه های تندروی و افراطی کبری

برنامه پرکار به تاریخ ۱۴ ماه می سال ۲۰۱۶، بی بی سی فارسی، به مدیریت آقای

داریوش کبری، با اشتراک بخارنده

از: حامد یوسف نظری

به جای پیش درآمد

همه جا دکان رنگ است، همه رنگ می فروشد
دل من به شیشه سوزد، همه سنگ می فروشد
به کرشمه یی نگاهش، دل ساده لوح ما را
چه به ناز می رباید، چه قشنگ می فروشد
شرری بگیر و آتش به جهان بزن تو ای آه
زشراره یی که هر شب، دل تنگ می فروشد
به دکان بخت مردم، کی نشسته است یارب
گل خنده می ستاند، غم جنگ می فروشد
دل کس به کس نسوزد به محیط ما به حدی
که غزال چوچه اش را به پلنگ می فروشد
مدتی است که کسی ندیده گهری به قلزم ما
که صدف هر آنچه دارد به نهنگ می فروشد
ز تنور طبع فانی تو مجو سرود آرام
مطلب گل از دکانی که تفنگ می فروشد

رازق فانی

فهرست

بخش اول

پیشگفتار

نگاهی به جنبش فراماسونری

نگاهی به چند رویداد تاریخی در چند سده اخیر در جهان:

دو رویداد تاریخی در یک زمان اما در دو جغرافیا: مارتین لوتر در آلمان و شاه اسماعیل

صفوی در اردبیل فارس

سید جمال الدین «افغانی» پدر بیداری اسلام، پان اسلامیسیم یا فراماسون؟

پیشگفتار

در پیوند با بحث در باره افراطی گری^۱

افراطی گری در واژه نامه ها:

در فرهنگ دهخدا: جلد ۷ ص. ۳۰۷۵ و ص. ۳۰۷۶:

افراطی گری- تندروی، زیاده روی، از حد در گذشتن، اسراف، شورش در آوردن و خشونت، ترس و وحشت آفریدن در جامعه.

تندروی می تواند در همه شئون زندگی انسان تبارز کند. می تواند در دفاع و یا اعتقاد به چیزی که از حد بگذرد، بی تفاوتی از: چه، یک باشگاه ورزشی فوتبال باشد یا یک هنرمند یا در رفتار اجتماعی انسان افراطی گری در برابر دیگر هموعان به اشکال مختلف چه برخورد فیزیکی یا گفتاری باشد و یا چه دارنده یک اندیشه سیاسی یا دینی و مذهبی.

عامل اساسی تندروی یا افراطی گری تنها تهیدستی یا ناداری و بیکاری و یا نژادی فرهنگی نیست، بل که در کشورهای پیشرفته و ثروتمند به انواع اعمال تروریستی و جنایات مانند واقعه پنج سال قبل در ناروی که یک مرد جوان باعث قتل بیشتر از ۸۰ تن جوانان و نو جوانان شد. همینطور سازمان های راست و چپ و فرقه های مذهبی، نازیسم، مذهبیون، مسیحیت، شیطان پرستان و... فعالیت دارند و اعمالی که انجام می دهند، کمتر از اعمال طالب و داعش نیست.

^۱. نگاه شود به: برنامه پرگار به تاریخ ۱۴ ماه می سال ۲۰۱۶، بی بی سی فارسی، به مدیریت آقای داریوش کریمی، با اشتراک نگارنده

۱ - عوامل افراطیگری

-انسان و غریزه

گرچه در برنامه ها پرگار بحث های خیلی علمی با استادان اهل سخن در این باره صورت گرفت است. من نیازی ندارم در باره انسان که چه است، چه می توان باشد اما درنگ کوتاهی بر حالت ها متغیر انسان دارم.

انسان یک پدیده طبیعی هست و از همین جهت دارای حالت چند گانه اما دو گانه اساسی آن هست که در یک سمت غریزه و سمت دیگر اجتماعی یا مدنی شدن یا فرهنگی شدن انسان است. یعنی انسان در میان دو قطب فرهنگی و بیولوژیکی در نوسان است. یعنی ما برای تندروری و خشونت، خودکشی یا کشتن دیگران هم آمادگی داریم و هم دارای یک هسته فرهنگی یا پرورش و آموزشی هستیم. غریزه را نمی توان نابود کرد یا از بین برد، اما می توان آن را مهار کرد و سمت و سوی دیگر داد.

در صورتی می توان این عمل را انجام داد که جامعه و مناسبات آن تغییر یابد و عواملی که باعث افراطی گری می شود، از میان برود که بتوان یک انسان سالم و سلیم به جامعه تقدیم کرد.

دیدگاه های اساسی خود را در چند نکته تقسیم و مکث می کنم و بقیه صحبت ها باید در بحث گفتگو شود.

۲ - فرهنگ حاکم جامعه و نقش آن در سازندگی انسان

انسان یک پدیده مجرد نیست، بل که رابطه مستقیم با مناسبات اجتماعی دارد و در آن مناسبات شکل می گیرد یعنی سازنده انسان همان مناسبات می باشد که انسان در آن رشد می کند. به گفته یک فیلسوف آلمانی که ما در کشتی های به دنیا آمدیم که پیش از تولد ما به آب انداخته شده اند. یعنی پیش از تولد ما همه چیز ساخته شده و به ما اجباران همه چیز را آموختند یا تحمیل کردند.

آیا ما آزادانه زاده می شویم، آیا این زاد نظر به خواهش و آرزو ما بوده یا یک حادثه و یا جبر است؟ از اولین روز تولد داخل قید و بند و جبر هستیم، آزادانه نقش در تعیین سر نوشت نداریم چون در شرایطی داده شده و یا کشتی در آب انداخته شده متولد شدیم.

زمانی که ما از هسته فرهنگی انسان بحث می کنیم، باید در نظر داشته باشیم که کدام فرهنگ در آن جامعه حاکم است و این فرهنگ در جوهر خود ارزش به چه قایل هست. معیار خواسته های اجتماعی انسان است یا ارزش ها بر اساس شرایط حاکم تعیین می شود. شرایط حاکم که سازنده همه شوون جامعه است، مثل جامعه ما افغانستانی ها هر که زر و زور دارد، حاکم جامعه است و هم حاکم بر هر پدیده ها اجتماعی است. استبداد و انحصارگرایی است. وقتی که فرهنگ حاکم با قوانین انحصارگرانه و استبدادی حکمرانی کند، خشونت در جامعه به اشکال رنگارنگ سازمانی می شوند. به هر پیمان که شگاف های طبقاتی میان دولت و ملت ژرف تر و بزرگ شود، تندروی یا افراطی گری در برابر دولت به خاطر مخالفت بدان بیشتر شده و نیروهای افراطی از اوضاع به سود خود از توده مردم سربازگیری می کنند.

اگر ما به جامعه افغانستان نگاه کنیم، جامعه یی است طبقاتی. اما طبقات فرموله شد به شکل قبیله یی، زبانی و قومی یا گروه های دینی و مذهبی هستند. از همین رو سیاستمداران افغانستان در تلاش غضب قدرت و یا حفظ قدرت تنها یک شیوه پیش گرفته اند و آن هم سوء استفاده از قوم، زبان و دین و مذهب می باشد که مردم را به دور خود جمع و سربازگیری می کنند. یعنی انحصارگری در قدرت، به گفته ماکیاولی استفاده از هر ابزار جواز است.

در دانشگاه های غربی چه تدریس می شود و چه فرقی با مدرسه های اسلامی در کشورهای اسلامی دارد. در اکسفورد و کمبریج آیا انحصارگری نیست؟

آیا در این دانشگاه ها شست و شوی مغزی دانشجویان صورت نمی گیرد. در هر مدرسه و دانشگاه نظر به قوانین پالیسی ها خود برنامه های تدریسی را آماده می کنند که مسوؤلان خواهان هستند.

۳- استفاده ابزاری از دین در سیاست های جهانی

دین هیچگاهی هدف نبوده بل که همیشه به عنوان یک ابزار از آن استفاده شده، همه پیامبران و رهبران دینی دیروز و یا امروز سیاستمدارانی بیش نبودند و امروز هم شارلاتان هایی بیش نیستند و دین را به میان آوردند تا جمعیت را متقاعد و پیروز یا تابع تفکر خود سازند. خود را پیامبر و فرستاده خدا گفتند. به قول معروف، هر قدر دورغ بزرگ باشد، به همان پیمان پیروان بیشتری را به خود جذب می نمایم.

آنانی که به جهل و دورغ ادعای پیامبری کردند، جز فریب مردم و منافع شخصی خود و گروه پیروان خود هدف دیگری نداشتند و از دین وسیله یی برای تحقق آن اهداف استفاده کردند و هم جنایات بزرگی را تا به امروز در حق بشریت روا داشتند، تاریخ بشر آکنده از جنگ های ادیان و لشکرکشی ها و جنگ های فرقه یی و مذهبی، جنگ های صلیبی میان مسلمانان و مسیحیان است. یعنی تاریخ بشر با خون بشر نوشته شده و شوربختانه تا به امروز ادامه دارد. در افغانستان، عراق، سوریه، یمن و... هر روز انسان ها کشتار عام می شوند، یکی از عوامل همین جنگ ها و کشتارها عقبماندگی جوامع دینی و ناآگاهی از دین و شیوه پرورش و آموزش سنتی است.

در همین بستر است که افراطیگری شکل می گیرد و عامل دیگر آن استفاده ابزاری سیاسی از دین و پیروان آن می باشد. دین چه در جوهرش و چه در عمل نقش مهمی در سیاست جهانی در به وجود آمدن جنبش های دینی یا غیر دینی و شورش ها، انقلابات، کودتا ها به اشکال مختلف زمانی خیلی سری و زمانی نظر به نیاز علنی سازماندهی می شدند و می شوند این جنبش های سری نقش اساسی در روند تاریخ بشر داشته و دارد.

تاریخ بشر را کی می سازد؟ آیا همه انسان نقش سازندگی در تاریخ خود دارند یا یک اقلیت محدود سازنده تاریخ هستند؟

سکه تاریخ دو رو دارد:

روی نخست سکه تاریخ، رویدادهای روزانه است که ما هر روز شاهد آن هستیم در این رویدادها یا تغییر و تحولات نقش اکثریت مردم چقدر تاثیرگذار است؟.

مارکس می گوید: تاریخ امری بیرون انسان نیست. انسان تاریخ را می سازد. آن چه بر نسل های بعدی به عنوان داده های تاریخی تاثیر می گذارد، ساخته نسل های پیشین است. همین طور در کتاب ایدئولوژی آلمان می نویسد: «تاریخ هیچ نیست مگر توالی نسل های متفاوت که هر یک مواد، ذخیره های سرمایه یی، نیروهای تولیدی را که از نسل های پیشین به آن ها رسیده است، به کار می گیرند، و این سان از یک سو فعالیتی سنتی را در شرایطی سراپا متفاوت ادامه می دهد، و از سوی دیگر موقعیت های کهن را با فعالیتی به طور کامل متفاوت دگرگون می کنند»

درست است که تاریخ را انسان ها می سازند. اما نه همه انسان ها، من بر این باورم که نود درصد جمعیت جهان چه دیروز و چه امروز هیچ نقش سازنده در زندگی خود ندارند. پس چگونه در تحولات و تغییرات کل جامعه سازندگی داشته باشند.

دانشوران زیادی در زمینه داد سخن داده اند. پیشتر یادآور شدم که ما در کشتی هایی به دنیا آمدیم که قبل از تولد ما به آب انداخته شده بودند. همینطور مارکس هم می گوید انسان در جبر تاریخ تولد می شود و در بستر مناسبات حاکم جامعه که قبل از تولد وی ساخته شده بود و همه چیز بر وی تحمیل می شود، پس چگونه می تواند آزادانه مناسبات را تغییر بدهد و بار دیگر مناسبات جدید بر وی تحمیل می شود. مارکس می گوید انسان از خود بیگانه می شود. هر چه تولید می کند، برای نیاز هایش نیست بل برای نیاز های مناسبات است که دیگران برنامه ریزی کرده اند.

روی دوم سکه تاریخ: پس از پایان کمون اولیه و آغاز تقسیم طبقاتی جامعه انسانی به دو طبقه یکی حاکم و دیگری حکمبردار شد، حاکم بر همه اختیار و سرنوشت جامعه و آن طوری که وی خواهان آن بود، حکمبردار اجبارانه به پیروی شدند و می شود رو این اساس سرنوشت انسان در گروه قدرتمندان قرار گرفت و آنان هم سازنده تاریخ هستند، اما مارکس، با روش ماتریالیستی که در بررسی تاریخ داشت، می گوید: افراد انسان، و شرایط مادی هستی شان. هم شرایطی که خود را در آن ها می یابند، و هم شرایطی که خود می سازند.

مارکس هشت سال بعد از نوشتن «کتاب ایدئولوژی آلمان، در صفحه ۱۱، کتاب هجدهم برومر لوئی بناپارت، بار دیگر در باره تاریخ بحث می کند: «انسان ها تاریخ خود را می سازند ولی نه آن گونه که خود می خواهند یا در شرایطی که خود آن ها را برگزیده اند، بل در شرایط داده شده یی که میراث گذشته است و انسان ها با آن شرایط بطور مستقیم درگیرند. بار سنت و تمامی نسل های گذشته با تمام وزن خود بر مغز زندگان سنگینی می کند». آیا انسان آزاد است در صورتی که از گهواره تا گور همه چیز بر ما تحمیل می شود و ما را مجبور به اعمالی می کنند که خواهان آن نیستیم مثل برده و یا کنیز یا دهقان یا کارگر یا این و آن شویم، و بار این سنت ها و دیگر داده های قرون وسطایی را به دوش می کشیم و هم نمی دانیم که از کجا آغاز شده و به کجا می انجامد و فرجام آن چیست؟ آیا ما در تاریکی شمشیر در هوا نمی زنیم؟

آیا تاریخ بشر گنگ نیست آیا این تعاریف متضاد نیست؟ در یک جهت سازنده هستیم و در جهت دیگر در جبر.

فرجام بحث:

انسان ها تاریخ را می سازند، اما همه انسان ها نقش در سازندگی جریان تغییر و تحول تاریخ ندارند بل یک گروه از جمعیت انسان ها هستند که این چرخ را به گردش می آوردند و نود درصد جامعه بشری عمله و فعله تاریخ هستند، زمانی برده و کنیز بود و زمانی دهقان می شود و هم باید به میدان جنگ بروند، بکشند و کشته شوند، تولید کنند و مصرف کنند تا این قوس کامل شود.

تاریخ، را واقعاً زمانی انسان ها خواهد ساخت که نقش اساسی در سرنوشت خود داشته باشد که آزادانه بتواند در تعیین سرنوشت نقش ایفا کنند آن زمان می توانیم بگویم که انسان ها خود مهندس، معمار و مساله تاریخ هستند و انسان تاریخ خود را می سازد.

برای اثبات گفتارم در باره جنبش های سری و فراماسونری و نقش سازنده آن در تمام جنبش های اجتماعی و افراطیگری امروز در تاریخ بشر، درنگ کوتاهی و مختصر می کنم.

نگاهی به جنبش ماسونری جهانی

Franc Maconnerie

فراماسونری واژه فرانسوی هست به معنی بنا های آزاد،

در زبان آلمانی Freimaurer – Freimaurerei - Freimaurieh

و در انگلیسی Mason – Freemasonry

در زبان پارسی دری – فراموشخانه که از هندوستان وارد زبان فارسی شد یا فراماسون – فرای میان – فریمسان – فریمسن و بنایان آزاد.

تا کنون نوشته های بسیاری در باره این انجمن ها یا کانون ها نوشته شده و اما تاریخ دقیق آن که این کانون ها و انجمن ها تشکیل شده، در دست نیست اما تا جایی که اسناد و شواهد تاریخی و بناهای گرامایه که یادگار آثار زحمت و دانش باقی مانده آنان می باشد که ریشه آن را به قبل از میلاد از آثاری احرام های بوزین، مصر، چین، هند، و تمدن مایا، مالیزیا، و در کشور های اروپای و شرق نزدیک و میانه آغاز می شود یافتن تاریخ درست دقیق آن کار بسیار دشوار است، این هم تنها یک دلیل دارد چون این کانون ها خیلی سری بود از خود به جز چندین علائم و رمز و راز های در ساختمان ها و مناره ها و بنا ها کلیساها چیزی زیادی برجا نمانده.

ماسون ها، طوری که پیشتر اشاره شد، تا سده های نهم و دهم گروهی از معماران یا بنا آزاد، صعنتگران، هیکل تراشان، نقاشان، مجسمه سازان و هنرمندان بودند از علوم هندسه، اخترشناسی و کره یی بودن زمین آگاهی داشتند. همه بنا های تاریخی مثل احرام ها بوزین، چین، امریکای لاتین در تمدن مایا و مصر و همچنان معبدی مختلف جهان همه اساس علم نجوم و قطب زمین و نظر به درجه، دقیقه و ثانیه حرکت زمین و نجومی بنا شده.

همچنان در ادامه می نویسد: محمود محمود در کتاب تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم میلادی جلد پنجم صفحه ۲۵: «تحقیقاتی که در اطراف آن شده تاریخ فراماسون تا قرن چهاردهم میلادی کشیده می شود که اسناد و نوشتجات راجع به آن امروز در دست می باشد فعلا با تاریخ قدیم آن کاری نداریم. این محافل از قرون وسطی در همه شهرهای معتبر اروپا وجود داشته شاید اوایل آن این اندازه ها مهم نبوده و مذاکرات آن را سری نمی داشتند ولی بعد ها عده یی این محافل زیاد گردید. مردان سیاسی به فکر افتادند از قوای آن ها برای مطامع خود استفاده کنند معروف است. فردریک کبیر آلمان اعضاء این هیات را به دست گرفت و آن را برای خرابی و اضمحلال مملکت فرانسه به کار برد از قرار تحقیق بعضی از علماء انقلاب ۱۷۸۹ م فرانسه به دست همین اعضاء فراماسون برپا گردید. اغلب روساء آن انقلاب از سر چشمه فراماسون که منبع آن اوقات آلمان بود سیراب شده برای برپا نمودن انقلاب معروف به فرانسه آمدند».

از تاریخ عملیات اولیه مجامع فراماسون پیدا است در نخست که تاریخ به پیش از میلاد می رسد، این محفل خیلی ساده و مخصوص یک عده از طبقات اجتماعی بنا ها صنعتگران، مهندسان، پیکرترشان، نقاشان یعنی کسان بود که باید از علوم آن زمان بیشتر ریاضی و هندسه آگاهی داشتند طوری که سمبل این فراماسون ها از دو آله هندسی است؟ **پراگار و گوینا** است نه نهاد سیاسی یا مذهبی بل که معماران آزادی بودند، یعنی نوع از انجمن های کارگری بود که چندین عوامل داشت.

۱- این بنا ها آزاد همیشه با شاهان، مسؤولان معابد، کلیسا ها و ثروتمندان سر کار داشتند برای این طبقه ثروتمند، ساختمان و کاخ ها و معابد بنا می کردند و برای امنیت خود چه سواستفاده کاری ایشان و بیگاری و نپرداختن مزد کار، نیاز به یک سازمان مخفی برای خود داشتند.

۲- راز های رسم بنایی و راز ساختمانی که در آن کار می کردند، این هم برای امنیت کاری و شغلی شان بود و نمی خواستند به هرکسی آموزش بدهند و یا از رازهای بنای آنان آگاهی یابند، این بنا ها انفرادی خانواده یا یک فامیل بود و ماسون و یا اعضا آن مورثی بود، ساختار لژ آنان همان کارگاه بود و دارای چار رتبه یا طبقه بود.

۱ - استاد، ۲ - کارگر بنای آموزش داده شده، ۳ - کارگر مزد بگیر، ۴ - شاگرد یا شاگردان. به غیر این افراد، دیگران اجازه داخل شدن به جلسات این انجمن ها را نداشتند.

این رسم و قاعده در میان همه فراماسونری یک قاعده عمومی بود چه شکل بنا ها ساختمانی یا صنعتگران یا کارگران یا عملاً ها رایج بود رازهای درونی این انجمن ها همچو کاست شاغلی و حرفه شهری، شکل تقدس به خود داشت. اگر ماسون یا عضوی این راز ها را به خارج افشا می کرد، امکان کشته شدن وی را داشت این رسم هنوز در میان فراماسون ها وجود دارد.

فراماسون های صنعتگران و عملاً یا کارگران و کاست ها را می توان هنوز هم چه در گذشته ها تاریخی در اروپا، آسیا و افریقا و امریکا مشاهده کرد، در دانشنامه برتانیکا می نویسند: در هلند شهر تیل در سال ۱۰۲۰ م به نام (گلید - Guild) ها یاد می شدند، در همه کشور های جهان می توان نمودهای آن را مشاهده کرد. در شهر کابل تا هنوز کوچه هایی به نام صنعتگران یا می شود مانند کوچه های تابوت سازان، نادافان، نجاران، آهنگران و کوچه عمله ها یا عملات که کارگران بودند. مردم به اسم نادرستی آن را حملات ساختند.



که به دنبال کار در آسیا، افریقا و اروپا می گشتند. آثاری گرانمایه در تاریخ از خود برای ما به میراث گذاشتند از اهرام های و بناهای تاریخی مناره ها هیکل ها و کاخ های شاهان معابد در همه اکفاء جهان حاصل زحمات این بنا ها آزاد جهانی بودند.

از قرن نهم م تا قرن یازدهم رنگ سیاسی و مذهبی به خود گرفت با رخنه کرد وادیان و دیگر فرقه یهودیت و مسیحیت، شاهان و قدرتمندان رفته رفته در محافل مقام سیاسی پیدا کرده و همه قوانین و مقررات اساس آن را دگرگون کردن و از نو براساس مقاصد شوم سیاسی و مذهبی سود بردند با ریختن طرح های جدید که ناشی از حضور اشخاص جاه طلب در این محافل تبدیل به ابزار سیاسی خطرناک و سری رازآلوده و مخفی مبدل گردید و عملیات های خطرناک از ترور افراد سیاسی و مذهبی شورش فساد وووو همه تنها برای مقاصد سیاسی توسط اعضاء آن اجرا می شد.

همین طور گروه های مختلف از فراماسون ها را در تاریخ شاهد هستیم. گروه های مذهبی و یا گروهی هایی که در ظاهر مذهبی، همچنین مخالفت با نظام طبقاتی کشیشی مسیحیت، باعث دشمنی کلیسای کاتولیک روم با فراماسونری شده است. این گروه ها فراماسونری را الحادی و شیطانی معرفی می کنند.*

همچنین اعتقاد برخی ها به داستان معبد سلیمان باعث نفرت گروه های ضد یهود، مسیحیت و اسلام تبلیغ می کردند. همه سبمول ها و اعلایم آن ها نشانگر عقاید فرعون های مصر پیش از میلاد الهام می گیرد، که می توان با تفکر این گروه ها به خوبی آشنا شد و درک کرد که چه اهداف سیاسی و اقتصادی را خیلی مخفیانه رمزآلود و سری تقیب می کنند، اکثر از این گروه های فراماسونری شوالیه و نجیب زادگان بودند که پس از قرن یازدهم و بعد از صد سال جنگ های صلیبی میان مسلمانان و مسیحیان و در آخرین نبرد سرزمین های مقدس به دست مسلمانان فتح شد و شوالیه ها به طرف اروپا گریختند. با مخالفت سر سخت سرکوب کلیسای کاتولیک روم طرف شدند و اگر گرفتار می شدند، محکوم به اعدام بودند، اکثر این گروه ها با نشانه ها مذهبی وارد بریتانیا و اسکاتلند شدند. چون در آن دوران بریتانیای کبیر و اسکاتلند از امر واتیکان پیروی نمی کرد، آنان خود را در آن جا در امنیت زندگی می کردند.

در سال ۱۳۱۴ به دستور کلیسا سرکرده آن ها به نام ژاک دموله اعدام شد و فرقه در کل اروپا تحریم و اعضای بازداشت شده آن ها به سیاهچال افتادند. برخی دیگر که توانسته بودند، بگریزند به اسکاتلند تنها کشور اروپایی که از سلطه پاپ مبرا بود، پناه بردند و بنای معروفی به

نام مک بناش واسطه آن ها شد و از شاه تقاضا کرد آن ها را به عنوان کارگران خود نگه دارد و پادشاه آن وقت روبرت بروس به شرطی به آن ها اجازه زیستن در آن جا را داد که در شغل بنایی مشغول به کار شوند و دست به کار دیگری نزنند. آن جا آن ها نام جدید خود که فری مایسون (free maison) به معنای «بنایان آزاد» بود را برگزیدند و نخستین پایگاه خود را در اسکاتلند به نام "لژ بنایان آزاد" (لژ فراماسونری) بنیان گذاشتند.

طوری که پیشتر اشاره شد، مدارک موجود نشان می دهد که این گروه در بازگشت از جنگ های صلیبی ثروت هنگفتی با خود آورده بودند. هر جا که می رفتند، خیلی سریع می توانستند رشد کنند و در همان جا نیز خیلی سریع رشد کردند و آرام آرام بار دیگر به کشورهای دیگر اروپایی نفوذ کردند و با داشتن هنر بنایی و ثروت و همچنین پیشبرد شغل نیاکان خود یعنی بنایی، تجارت، بانکداری و از طریق رخنه در اقتصاد و به دست گرفتن نبض های اقتصادی در قدرت و سیاست نفوذ کردند و در همه کشورهای اروپا مداخله گر در سیاست های دولتی شده و امروز همه برنامه های سیاسی جهان نو یا حاکمیت جهان از همین کانال رهبری می شود.

بعدها که قاره امریکا کشف شد، فراماسون ها نخستین کسانی بودند که به آن قاره تازه کشف شده کوچیدند و بعد سنگ بنای امریکای جدید را گذاشتند با آزمون از گذاشته های تاریخی که از تیغ مخالفان باشند خیلی سری فعالیت می کردند و یکی از رازهای موفقیت آنان فعالیت سری و مخفی کاری در تاریخ می باشد.

طوری که اسناد تاریخی نشان می دهد، بیشتر جنبش ها و انقلابات و تحولات مهم در جهان در اساس از طرف این گروه ها و یا انجمن سری به نام و عناوین مختلف چه دینی و مذهبی یا جنبش ها مدرن به نام اومانیسم، آزادی، برابری، برادری و... سازماندهی و رهبری شده.

فراماسون ها پس از جنگ های صلیبی کامیابی ها و شکست ها سیاست جدید را در برابر مخالفان اتخاذ کردند و آن مبنی بر اساسی که باید دشمن را از درون نابود کرد و در دو میدان به جنگ کلیسا و پاپ و امپراتوران متحدش در اروپا و دیگری در شرق به جنگ اسلام و

امپراتوری اسلامی عثمان پرداختند تا خوبتر و راحت تر به اهداف خود برسند که همانان حاکمیت بر جهان است.

خیلی از فیلسوفان و اندیشمندان نامدار اروپای آن دوره همه به نوعی به این ها بر می گردند. آن ها با راه انداختن یک جنگ تمام عیار فرهنگی - اجتماعی - اقتصادی توانستند سلطه کلیسا بر اروپا را تضعیف کنند و سپس انقلاب فرانسه را به وجود آورند و انتقام خود را در نتیجه از پادشاه قبلی فرانسه بگیرند (سر پادشاه فرانسه را زیر گیوتین بردند) در ادامه کار خود آن ها کل سیستم اروپا را از دست پاپ ها خارج کردند و پاپ را منزوی کردند.

نظر به اسناد موجود در این باب خیلی زیاد است، که در بریتانیای کبیر نخستین محفل عالی در سال ۱۷۱۷ م وجود داشت. طوری که اسناد در موزه بریتانیا کبیر از چند قرن جمع آوری شده و حدی تاریخ آنان را به خوبی روشن می سازد که در آغاز این محافل یک جنبه مذهبی داشت در آغاز و یا شروع هر جلسه دعا خوانی می کردند و برای مسیحیان عالم دعای خیر می نمودند و از خداوند برای سعادت آن ها یاری می طلبیدند، اما رفته رفته این محافل سری شد و کسی از وجود آن ها دیگر اطلاع نداشت آنچه در آن جا می گذشت، کاملاً سری و هیچ یک از اعضا و یا ماسون ها اجازه افشای آن را نداشت.

همین طور اعضای آن ها که همه مسیحی و در دین ثابت و محکم بودند، ولی در مرور زمان جنبه دینی و مذهبی آن کاسته شد و اعضای آن دیگر علاقه به مذهب نداشتند.

در دایرة المعارف بریتانی: (چاپ ۱۳) چندین صفحه مخصوص را وقف تاریخ فراماسون نموده موضوعات جالبی در این باره می گوید: «اعیان و اشراف انگلستان به مرور زمان در این محافل راه پیدا کرده در محافل آن ها عضویت پیدا نمودند. ریاست محفل مرکزی دایم و مدام در دست شاهزادگان بلافضل انگلستان بود از سال ۱۷۳۷م تا سال ۱۹۰۷م شانزده تن از شاهزادگان درجه اول انگلستان ریاست محفل مرکزی این جمعیت را عهده دار بودند از آن جمله ادوارد هفتم پادشاه انگلستان بود در زمان ولیعهدی خود از سال ۱۸۷۴م تا سالی که به سلطنت رسید، رئیس محفل مرکزی فراماسون انگلستان بود. پس از آن استفا داده برادر پادشاه دوک آف کنات ریاست آن را عهده دار شد.»

در سال ۱۹۲۰م در لندن کتابی چاپ شد به نام «دلیل عدم آرامش جهان» می نویسد: (فراماسون نه تنها عاری از دیانت است بل که برای دسایس و عملیات آتارشی و تولید هرج و مرج یگانه آلت موثر و وسیله خطرناک است).

طوری که اسناد تاریخی، خاطرات، سفرنامه ها، کتب جغرافیه و تاریخ که توسط چنین افرادی که مربوط به این محافل فراماسونری ها آلمان، فرانسه و بریتانیای کبیر بودند و به دستور آن محافل به کشور های مختلف جهان به نام سفیر، نماینده تجاری، تاریخ نویسان، جغرافی دان، جهانگردان و سال ها بعد به نام رهبران مذهبی درویش، شیخ و هم افرادی زیادی به زبان های و با آگاهی دینی، فرهنگی، قومی دستوراند به کشور های مختلف فرستاده شدند. قرار گفته یکی از همچو افراد: **(مستر همفر کتابی به نام خاطرات همفر که در سال ۱۷۰۹ م تحریر شده، که در آن سال ما ۹ تن بودیم به دستور وزارت مستعمرات از لندن به کشورهای اسلامی، هند و چین روانه شدیم و باید با شعب مخفی وزرات مستعمرات در رابطه می بودیم. من به نام محمد بود و قدم نخست دو دستور داشتم.**

۱ – باید معلومات در باره سیاست، دولت، اقتصاد مردم فرهنگ دین و مذهب جمع آوری و ارسال داریم.

۲ – باید نکات ضعف و قوت و مسایل که باعث اختلافات دینی، قومی، زبانی، این دولت های دریاییم و گزارش بدسیم و تلاش ورزیم تا نکات ضعف را ضعفتر و قوت را هم تضعف کنیم). محمود محمود: (همین طور از شعب فراماسون های انگلستان در همه مستعمرات دولت انگلیس دایر و برقرار است منتهی در نهایت سری است).

با تحولاتی که در قرن ۱۷ م در اروپا با روح ملیت استحکام یافت، به صورت ملت و ملت گرای جا افتاد این محافل به شکل جنبشی سَرّی در قرن هفدهم میلادی بوده است. در بریتانیا فراماسونری ترکیبی از نسخه بریتانیایی گنوستیک تا جنبش روسیکروسین (Rosicrucian) آلمان بوده است. هرچند این جنبش ریشه در آموزه های صنف معمار و ساختمان در قرون وسطی دارد، فرم مدرن فراماسونری ریشه در حالت بازیابی شده و راز آمیز گوستیک در دوران

موسوم به دوران پس از اصلاحات دارد. تاریخ افسانه‌ای ماسونری بدین سبب ساخته شده است تا از این جنبش در جو عدم تساهل مذهبی بریتانیا در آن دوران بریتانیا کبیر محافظت کند. این محافل با تحولات و به قدرت رسیدن نیولیبرالیسم دول اروپای رقابت بر سر مستعمرات از این محافل بستر و وسیله خوبی شده بود که توسطه اعضاء این فراماسون ها در تولید اختلافات فساد و بی اعتبار کردن دولت در بین مردم، مردم را بدینی و در برابر دولت عملیات های وحشتناک در کشور های آسیای و افریقایی انجام می دادند و تا هنوز متاسفانه ادامه دارد.

انقلاب فرانسه در سال ۱۷۸۹ تا ۱۷۹۹م با شعارهای فریبنده به نام دموکراسی، آزادی، برادری و برابری برپا شد، نه تنها که در کشور فرانسه و دیگر کشور های اروپای به شکل واقعی صورت بگیرد که تا هنوز در این جوامع نه آزادی، برابری، برادری و یا حاکمیت مردم وجود دارد بل که هنوز که هنوز است در حلقه فریبکار همان فراماسون های به نام (میز گرد لندن و باشگاه های مثل روم، سازمان ملل متحد و بانک های جهانی و پنج چشم جهانی ووو) گیر کردند.

همین طور کشورهای اروپایی که در انحصار فراماسون بودند، با فرستادن اعضای خود را با آموزش های زمانی در لباس درویشان، ملاها، شیخ ها، حضرت ها و نورالمشخ ها، سیدجمال الدین ها و تفکر پان اسلامیسیم و اخوانیزم، طالبان، القاعده و داعش و زمانی به نام «مشروطه» خواهان از ترکی و مصری و هندی با همان شعارهای فریبنده آزادی، برابری، برادری و مشروطه خواهی و یا دموکراسی به عنوان یک چاقوی دوسره و ابزاری که در یک جهت: یا ظاهر قضیه، به عنوان یک گروه فشار یا تهدیدی در برابر دولت، تا دولت دست نشاندگی را بیشتر به خود وابسته سازی و جهت دوم: به انحراف کشیدن جنبش های راستین مردمی در برابر استبداد و دولت ها دست نشاندگی فقر و بیچارگی مردم از فشار ها مالیاتی کمر شکن و.....

با شعار های دورغین و روح ملی خواهی رقابت میان امپراتوران در اروپا و در کشور هایی را که مستعمره سازاند و یا مستعمرات در زمان که هر کدام تلاش بدان سرزمین های نیرو های ارسال دارند تا آن دولت ها و ملت را به دام این فریب اندازند.

(اسماعیل راین در کتاب فراموشخانه و فراماسونری در ایران جلد یکم صفحه ۱۱) در چاپ ۱۳۴۶هـ. مهتابی می نویسد: «فراماسونری که انگلیسی ها از ۳۵۰ سال پیش آن را با کلمات

دلپذیر آزادی، برادری، برابری و نوع دوستی رواج دادند، از قرن هیجدهم به بعد به بزرگترین وسیله استعمار ملت‌ها تبدیل شد. مردم بی‌خبر و خوش‌باور آفریقا، آسیا و خاور میانه که در گرداب جهل و نادانی، ظلم و شقاوت و بیدادگری گرفتار بودند. به زودی فریب نیرنگ‌های پیشگامان فراماسونری را خوردند و به ویژه با کوشش مداوم عمال سیاست استعماری که بیشتر فراماسون بودند.»

اسناد تاریخی نشان می‌دهد روزی که الیزابت اول ملکه انگلستان در سال ۱۶۰۰ م ۱۰۲۰ هـ ماهتابی به منظور حمله انگلیسی‌ها به کشورهای آسیای به ویژه هندوستان فرمان انحصار تجارتي شرق را به نام (کمپنی هند شرقی) امضاء کرد، وزارت مستعمرات انگلستان هم نقشه شوم اسارت این سرزمین را پی‌ریزی نمود و فرمان «حمله به هند» با حمله و نابودی امپراتوری پارس که نادر افشار حاکم بوده در یک زمان صادر شد.

به موجب همین فرمان:

۱ - وزارت خارجه انگلستان ماموریت یافت برای گسیل سفیران و تاسیس سفارتخانه و موسسات انگلیسی در آسیا و آفریقا اقدام کند.

۲ - به شرکت‌های انگلیسی دستور تاسیس شعب تجاری، جاده‌سازی، ایجاد بانک‌ها و بالاخره به بعد گرفتن امتیازات انحصارات تلگرام، راه آهن و استخراج معادن داده شد.

۳ - شرق‌شناسان انگلیسی مامور شدند به آسیا و آفریقا عزیمت نمایند و در ادبیات، تاریخ، جغرافیا، هنر مطالعه و تحقیق کنند.

۴ - به باستان‌شناسان ماموریت مطالعه در آثار تاریخی کشورها هند و فارس و دیگر آسیای نزدیک و دور، طبیعی است که علت این مطالعات و تحقیق برای غارت کردن آثار گران‌بهای این سرزمین‌ها همراه بود که متأسفانه همین‌طور شد.

۵ - به یونایتد گراند لژهای اسکاتلند، انگلستان و فرانسه و فراماسنی اکوسه دستور داده شد که در فراماسون کردن، ماموران اعزامی به کشورهای اسلامی مثل امپراتوری عثمانی، اعراب، امپراتوری فارس زمین و مهاراجه نشین هند شدند و تشکیل لژهای فراماسونری از رده‌های یا از طبقات مختلف اجتماعی چی درباریان و نخبه‌ها و یا در معابد و مساجد یا مدارس دینی بکوشند و در تشویق عضویت یا ماسون شدن آنان مجاهدت نمایند.

۶ - ماموران این سیاست انگلیسی دستور یافتند، که از فساد، رشوه خواری، دزدی، و ناپاکی دیگری که موجود است اجازه ندارند که هیچ اقدام برای رفع آن تلاش نکنند بلکه برعکس برای مقاصد خویش سود جسته و بیشتر در ترویج آن ها کوشا باشند.

۷ - ماموران سیاسی و دیپلمات ها دستور یافتند که اختیار انعقاد معاهدات، که به نتیجه تجزیه قسمت مختلف یک کشور که حکومت مرکزی تضعیف کند باید انجام شود. و تلاش شود که جلو رشد فرهنگی و ارتقاء آگاهی فکری مردم و جامعه کردند بلکه برعکس باید سیاست وضع کرد که به خدمت استقرار سیاسی انگلستان در پیشبرد سیاست آن دولت مداخله و تا به کلی سقوط کنند و به یک مامور جیرخور و به دستور انگلستان تبدیل شود.

بحث در این مورد خیلی زیاد است چون خواستم مختصر بنویسم یا فقط اشاره بود به موضوع برای معلومات بیشتر به این آثار نگاه کنید.

۱ - فراموشخانه فراماسونری در ایران - اسماعیل رائین.

۲ - تاریخ جمعیت‌های سُری و جنبش‌های تخریبی - از محمد عبدالله عنان ترجمه علی هاشمی حائری.

۳ - سازمان جهانی فراماسونری - از ولی الله یوسفیه.

۴ - تاریخ جنبش‌ها و تکاپو های فراماسونگری در کشور های اسلامی، ایران و جهان اسلام - از دکتر عبدالهادی حائری.

۵ - جمعیت های سُری و فراماسونری - از امیر نجات.

۶ - زرسالاران یهودی و پارسی، استعمار بریتانیا و ایران - از عبدالله شهبازی.

۷ - مبانی فراماسونری - تالیف: گروه تحقیقات علمی ترکیه - از هارون یحیی - ترجمه: جعفر سיעدی.

۸ - تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم میلادی - تالیف محمود محمود - جلد دوم.

۹ - تاریخ نهضت‌های فکری ایرانیان در دوره قاجاریه - تالیف عبدالرفیع حقیقت رقع - بخش دوم - صفحه ۷۵۸ - ۷۵۹.

نگاهی به چند رویداد تاریخی در چند سده اخیر در جهان

دو رویداد تاریخی در یک زمان اما در دو جغرافیا:

مارتین لوتر در آلمان و شاه اسماعیل صفوی در اردبیل فارس.

مارتین لوتر کی بود؟



مارتین لوتر، در ۱۰ نوامبر سال ۱۴۸۳م در شهر آیزلبن آلمان به دنیا آمد و در ۱۸ فبروری سال ۱۵۴۶م آیزلبن آلمان در گذشت. مارتین لوتر فرزند هانس، کارگر معدن و همسرش مارگارت لیندهمان، است. مارتین دوران آموزش های مقدماتی را در شهرهای مانزفلد، ماگدبورگ و آیزناخ به پایان رسانید و از سال ۱۵۰۱ به تحصیل در دانشگاه ارفورت در رشته هنر پرداخت و پس از دریافت

مدرک لیسانس به خواسته پدرش در رشته حقوق ثبت نام کرد که پس از دوماه ترک تحصیل نمود. حادثه‌یی که بر لوتر تاثیر گذشت و مسیر زندگی وی را تغییر داد، آشنایی با آگوستین قدیس است در ۱۷ جولای سال ۱۵۰۵ م لوتر وارد خانقاه آگوستین قدیس در ارفورت شد. پس از کسب رتبه کشیشی به تحصیلات خود در رشته الهیات در سال ۱۵۱۲ م به درجه دکترا در یافت کرده و کرسی استادی نایل شد .

پیوند تنگاتنگ اعتقاد درونی و شخصی مارتین لوتر با تخصص تفسیر از کتاب مقدس، نطفه آگاهی را در ضمیرش بارور ساخت و به این باور دست یافت که هیچ انسانی با تکیه بر توانایی خود و روش های کلیسایی، قادر به ایستادگی بر درگاه آفریدگار و دریافت شفا و رحمت نیست. لوتر به این شناخت می رسد که انسان ها بر اساس اعمال خود و توجیه آن به درگاه خدا ناتوانند تا بخشش وی را به دست آورند بل که این لطف الهی است که شامل حال بندگان خواهد شد و آن ها باید باتواضع، رحمت خدا را بپذیرد. در سال های ۱۵۱۸ - ۱۵۱۳ م، لوتر در طول تدریس بخش هایی از کتاب مقدس (مزامیر - رومیان - غلاطیان - رساله به عبرانیان) هرچه بیشتر به اختلاف نظر خود با کلیسای سنتی پی برد ولی هیچ گاه به جدائی از کلیسا نیندیشید.

عوامل قیام مارتین لوتر در برابر کلیسا روم و پاپ:

در اکتبر سال ۱۵۱۷ م، طبق رسوم دانشگاهی آن دوره، به منظور ایجاد بحث، اعلامیه‌ی مبنی بر ۹۵ تز در زمینه کاربرد دریافت مالیات از طرف کلیسا و نقش پاپ، صادر کرد. این اعلامیه که در افکار عمومی با اقبال و طرفداری از لوتر همراه بود، آغاز جنبش اصلاحات (رفورماسیون) به شمار می‌رود. کلیسای روم، لوتر را کافر اعلام کرد و خواهان تحویل وی به روم و مجازات نامبرده شد. فریدریش سوم، حاکم زاکسن با سیاست بی‌طرفانه‌ی موفق شد که دادگاه و بازجویی لوتر را از روم به آگسبورگ منتقل و توسط نماینده پاپ، اسقف توماس کایتان بازجویی شود. لوتر از پس گرفتن دیدگاه‌های خود سر باززد و بازجویی بدون نتیجه ماند. حکمران نیز از تحویل لوتر به کلیسای روم خودداری نمود. در مباحثه عقیدتی که در لایپزیک لوتر و استاد الهیات و مفسر انجیل ژ. ا. اک انجام گرفت، لوتر در پاسخ به پرسش‌های انحرافی مطروحه، معصومیت پاپ را زیر سؤال برد. پاسخ شورای کلیسایی به گردنکشی لوتر، مصوبه فرمان پاپ و حکم تبعید وی بود که نامبرده به جای رعایت مهلت شصت روزه، نامه‌ی بی‌عنوان نجیب‌زادگان شهسواران یا شوالیه‌های مسیحی ملت آلمان گسیل و مصوبه فرمان پاپ را در برابر دروازه شهر ویتنبرگ همراه با رسالات احکام شرعی به آتش کشید. با این عمل، جدائی لوتر از کلیسای رومی مسجل گردید.

هم زمان با تاجگذاری کارل پنجم در شهر آخن به تاریخ ۲۳ اکتبر ۱۵۲۰، به لوتر اجازه داده شد که به منظور رعایت سلسله مراتب سلطنتی و دریافت مصونیت سیاسی، در مجلس حکومتی شهر ورمز برای پاسخگویی به جرایم مطروحه، حاضر شود. در دو جلسه متوالی، مارتین لوتر از مواضع خود به‌ویژه در پیوند با رسالات رفورماسیونی، نامه پاپ سرگشاده به «نجیب‌زادگان مسیحی ملت آلمان» و تشبیه مسؤولان کلیسای روم به زندان‌بانان بابلون و نظریه «آزادی یک انسان مسیحی»، دفاع نمود و هرگونه عقب‌نشینی از جایگاه عقیدتی خود را منتفی اعلام کرد. فرمان دادگاه در برابر لوتر و هوادارانش در سرتاسر منطقه حکومتی آلمان رسمیت یافت و از آن پس زندگی لوتر در خطر دائمی قرار گرفت.

شکی نیست، لوتر یک فرد مذهبی بود. اما عامل اساسی قیام وی تنها اختلافات مذهبی طوری که ظاهراً بیان شده، نیست، بل در عقب آن فرقه‌های مشکوک که این اصلاحات را پدید

آوردند کاتولیک‌هایی بودند که از کلیسای رومی جدا شدند و همه دارای اهداف سیاسی و اقتصادی را تعقیب می نمودند.

به گفته ماکس وبر در کتاب «اخلاق پروتستانی و روح سرمایه داری» صفحه ۴۲ ترجمه کریم رشیدیان و پریسا منوچهری کاشانی: رفرماسیون یا نهضت اصلاح کلیسا نه به معنای حذف کامل سلطه کلیسا بر زندگی، بل که به معنای جایگزین ساختن شکل جدیدی از سلطه به جای شکل قبلی بود رفرماسیون به معنای جایگزینی حاکمیت بسیار آسانگیر و عملاً نامحسوس و صوری عصر قبلی با حاکمیت بود که از طریق نفوذ در کلیه حوزه های عمومی و خصوصی زندگی، مقررات رفتاری بی نهایت سخت و سنگینی را تحمیل می نمود. حاکمیت کلیسای کاتولیک (یعنی) شدت با مرتد و ملایمت با گناهکار - (که در گذشته مرسوم تر از امروز بود). فرقه های جدا شده از تن کاتولیکسم در برابر انحصارگری کلیسای کاتولیک، که خود را یگانه حافظ و قاضی حقیقتی که در کتاب مقدس مسطور است و توسط سنت حفظ شده و شورای عالی پاپ‌ها آن را تایید می کردید باید قدرت از هم می شکست که همین طور هم شد، فرقه کالوینیسم Calvinism، آموزه دینی کالون که اصول آن در کتاب نهاد دین مسیحی اثر کالون شرح داده شد، اخلاق کالوینیستی نقشی مهم در عرصه اقتصاد بر عهده داشت و باستایش از کار و حلال دانستن بهره به جهش سرمایه داری یاری رساند. در فرانسه، هلند، ژنو و اسکاتلند پیروان بسیار پیدا کرد. (ماکس وبر همان جا صفحه ۴۳)

همین طور فرقه دیگری (منوسیمونز Mennonites) ۱۴۶۹ - ۱۵۶۱م رهبر فرقه آنا بپتیست های میانه رو. آن ها الوهیت مسیح را پذیرفته اما منکر تثلیث بودند. تعمیم نوزادان و مرجعیت هر کلیسا را انکار می کردند و جامه های غریب تن می کردند. در هلند، آلمان، سویس، و امریکای شمالی پراکنده بودند. همان جا، صفحه ۴۹

فرقه های دیگری مثل بپتیست، کویکر، منونیت متشکل از سرمایه داران و اشرافیت بزرگ و بازرگانان و هم ماجراجویان مالی و سرمایه داران مالی بزرگ انحصارگران و وام دهندگان که این فرقه در ظاهر مذهبی اما در باطل در جستجو اهداف سیاسی و اقتصادی بودند، به ویژه سرمایه داران وام دهندگان که در سلطه کاتولیک و حاکمیت پاپ اجازه بانکدار را نداشتند، در مذهب کاتولیک سودخواری منع است تا آن قرن همه سیستم پولی بانکداری در انحصار یهودیان بود که تا امروز است اما پروتستان ها در کشورها مختلف موفق به احیای بانک شدند.

همین گونه، فرقه‌های مختلف که از بدنه کاتولیک انشعاب کردند مانند فرقه آنگلیکن (Angelicane) - فرقه پرسبی‌ترین (Presbyterien) () - فرقه کنگرگاسیونیست (Congregationniste) - فرقه متدیست (Methodiste) () - فرقه مراو (Morave) () . که برخی فرقه‌های صعنتگران، زمینداران بزرگ فراماسون‌ها بود که برای اهداف سیاسی و اقتصادی تلاش داشتند، همه به کمک مارتین لوتر رسیدند.

طوری که پیشتر اشاره شد، لوتر محکمه شد و خطری که وی را تهدید می‌کرد، شاهزاده‌گان که همانا میراث داران شهسواران و شوالی‌های چهار قرن پیش از جنگ‌های صلیبی بودند و شاهان آلمان و دیگر کشورهای اروپا در آن عصر همه فراماسون بود از این رو بود که فریدریش سوم برای خنثی کردن توطئه‌های احتمالی روم، علیه ترور لوتر، پنهانی در راه بازگشت از وُرمز، دستور ربودن وی را صادر کرد. لوتر، به مدت ده ماه در وارنبرگ با نام مستعار زندگی می‌کرد.

در این فرصت، مارتین لوتر ترجمه کتاب مقدس انجیل عهد جدید را آغاز نمود و این کار بزرگ را در مدت کوتاه یازده ماه به ثمر رساند (از ماه مه ۱۵۲۱ تا مارس ۱۵۲۲). (در سال ۱۵۲۵ هم زمان با انقلاب دهقانی در آلمان و جنبش اومانیسم مسیحیان و دیدگاه‌های آزادی‌خواهی در عمل اراسموس فن روتردام، همچنین جنبش تجددخواهی اسپریتوالیسم که همگی از پشتیبانان لوتر بودند.

فرجام از این بحث: براساس اسناد و شواهد موجود بیانگر آن است همه قیام‌ها و جنبش مذهبی و مخصوصاً قیام مارتین لوتر در اروپا یا آلمان تلاش بود در ظاهر مذهبی اما در اساس رشد سرمایه داری بود که در مقابل انحصاری کاتولیک و پاپ به وجود آمد و قدرت مطلقه پاپ را از هم شکسته شده و پروتستانیسیم در سراسر کشور‌های خیلی به شدت رشد کرد.

منابع:

۱ - اخلاق پروتستانی و روح سرمایه داری - از ماکس وبر - ترجمه: عبدالکریم رشیدیان و پریسا منوچهری کاشانی.

۲ - Lutherbibel erklärt mit Erläuterungen für die bibellesende Gemeinde - Martin Luthers

شاه اسماعیل صفوی کی بود و مذهب شعیه چگونه و برای چی به وجود آمد؟



شاه ابوالمظفر پسر شیخ حیدر بن شیخ جنید مشهور به شاه اسماعیل یکم در ۲۵ - رجب سال ۸۶۶ هـ ق - ۱۷ جولای سال ۱۴۸۷ م در اردبیل به دنیا آمد در - ۱۲ خرداد سال ۹۰۳ هـ ق ۲۳ - مه سال ۱۵۲۴ م در اردبیل درگذشت.

شاه اسماعیل اول در سال ۱۵۰۱ م در تبریز اعلام پادشاهی و تاجگذاری کرد، دودمان تبار شاه اسماعیل به شیخ صفی الدین اردبیلی که (۶۳۱ - ۷۱۳ خورشیدی می زیست حدوداً ۲۰۰ سال پیش از

آن در اردبیل به صورت یک حرکت جدی در ظاهر مذهبی صوفی گری درآمده بود، رفته رفته در بحران های ناشی هرج و مرج پس از حملات مغول و تیمور، سیاسی تر شد و به خصوص در زمان شیخ جنید و پدر شاه اسماعیل شیخ حیدر تبدیل به یک حرکت سیاسی و نظامی شد با شعارهای اصول دینی و طریقت به تاسیس حکومت شدند در شرایط سیاسی و جغرافیای آن دوره خاستگاه صفویه یعنی آذربایجان می بایست در رویارویی با حکومت های آق قویونلو، قره قویونلو و عثمانی به ثمر برسد.

از همان آغاز قبایل تازه مسلمان شده ترک که از آسیای مرکزی آمده بودند، به آناتولی و سوریه رفته و برخی از آنان هم در آذربایجان مانده بودند، طرفداران اصلی طریقت صفویه را تشکیل می دادند.

در باره باوره های مذهبی شیخ صفی در آثار مختلف روایت های متضاد ذکر شده شیخ صفی در آغاز سنی مذهب حنفی داشت بعد از سفرهای در لاهیجان و مکه، شیراز مذهب سنی شافعی اختیار کرد.

شیخ جنید- پدر شیخ حیدر- جد شاه اسماعیل، به نسبت داشتن کلاه های سرخ رنگ قزلباش که در زبان ترکی سرخ سر مشهور بودند، شیخ حیدر پس از مرگ پدر قدرت به دست گرفت نظر تشنگی و تلاش و توسعه طلبی در برابر مسیحیان چرکس به نواحی قفقاز جهاد اعلام کرد با شروان شاهان وارد جنگ شد، سلطان یعقوب آق قویونلو در جنگ به کمک شروان شاهان شتافت. فرجام شیخ حیدر زخمی شده و به اسارات در آمد و جانش را در این کارزار از دست داد و همچنان خانواده اش هم اسیر شدند، شاه اسماعیل یک ساله که این حادثه رخ داد، وی با مادر و دو برادرش مدتی چهار و نیم سال در استخرء فارس زندانی شدند.

وقتی که سلطان یعقوب آق قویونلو درگذشت، بر سر جانشینی وی میان فرزندانش رستم و بایسنقر جنگ در گرفت. رستم برای مقابله با بایسنقر، برادر بزرگ شاه اسماعیل، سلطان علی و خانواده اش را از زندان آزاد کرد تا این گونه از کمک و پشتیبانی قزلباشان صومعه و خانقاه های اردبیل را به خود جلب کند. رستم سلطان علی را با شکوه زیاد با خود تبریز آورد در مقابله با سپاهان و صوفیان بایسنقر در گیر شدند و وی را شکست داد.

در این زمان شاه اسماعیل به روایتی پنجمین و روایت دیگری هفت ساله بود که به دستور برادرش سلطان به یاران و مریدان وفادارش سپرد. رستم از تاثیرات و پشتیبانی صوفیان و مصومعه های قزلباشان اردبیل از سلطان علی به وحشت افتاد و وی در بین راه تبریز و اردبیل به شکل اسرارآمیزی کشت.

شاه اسماعیل که یاران باوفای برادرش سلطان علی مسوولیت حفظ و نگاهداری وی را به دوش داشتند، مدتی پنهانی در اردبیل زندگی کرد و از ترس این که بوی آسیب نرسد و برای امنیت بیشتر به لاهیجان برده شد و از امیر آن جا- کارکیا میرزا علی که در لاهیجان و دیلمی فرمانروای داشت از مریدان و دوستدار خانواده صفوی بود در تربیت و مراقبت شاه اسماعیل کمک های شایان کرد، در این مدت تا سال ۹۰۵ ق از مراقبت و زیر نظر هفت تن از بزرگان و

مریدان صفوی لاهیجان آموزش و پرورش یافت، این آزمون نه برای این که از وی فرد با تقوا و یا مذهبی بسازند بل برای اهداف سیاسی و اقتصادی در نتیجه خواستار حاکمیت و یا قدرت بودند.

شاه اسماعیل را برای این مقاصد آموزش دید تا از وی یک حاکم مقتدر، فرمانده نظامی و هم در ظاهر یک پیشوای مذهبی آماده ساختند، گزینش وی برای این برنامه از پیش آماده شده تنها به خاطری که وی نوه شیخ صفی الدین پیشوا و دارای صومعه و خانقا اردبیلی بود و هم پدراش شیخ حیدر و مادرش مارتا یا عالم شاه بیگم، دختر سلطان اوزون حسن آق قویونلو و مادرش تئودورا) دسپینا خاتون (دختر شاه ترابوزن یا ترابوزان مسیحی بود، یعنی شاه اسماعیل از طرف مادر نوه یک شهبانوی مسیحی و از سوی پدر مسلمان سنی بود.

این گونه، قزلباشان شاه اسماعیل را به بهانه زیارت آرمگاه شیخ صفی الدین با کسب اجازه از کارکیا فرماندار لاهیجان به اردبیل بردند و هدف قزلباشان از این عمل خروج وی از حیطه حاکمیت کارکیا بود. قزلباشان شاه اسماعیل را به خلخال بردند و مدتی سه ماه در یکی از روستاهای اطراف خلخال به سر برد.

شاه اسماعیل هنگامی که جهاد را آغاز کرد، به روایتی ۱۲ ساله و به روایتی دیگری ۱۵ ساله بود. آیا یک جوان بدان سن و سال می تواند به تنهایی همچو امر بزرگ به درآید یا نیروی با قدرت و سازماندهی شده بی همچون خیزش مارتین لوتر در آلمان در خفا رهبری می کند، که بدون شک همین طور بود.

خانقا، صومعه، مدارس دینی و افرادی به نام صوفیان، مریدان، درویشان، شیخ، و مانند این واژه همه محصول مناسبات استبدادی و حاکمیت های استبدادی و انحصارگری کشور های ما است که در درازای تاریخ تا امروز ادامه دارد.

خانقاه ها و صومعه ها در حقیقت امر کانون های گروه های سیاسی یا ناراضی است که در ظاهر به اشکال مذهبی ظهور و یا ظاهر می شوند اما در درون سازمان سیاسی و سری با اهداف سیاسی می باشند. چرا این طور است تنها یک دلیل دارد و آن هم همانا استبداد و انحصارگری حاکمان و نظام های کشور ها این منطقه است، برای این که که زود تکفیر نشود و زیاد مورد توجه قرار نگیرد و از همچو خطرات در امان باشد، به نام صومعه و یا خانقاه، عرفان، شیخ،

سادات، سید، امام، ولی یا امام زمان و تکیخانه ها برای انجام امور خود جمع می شوند بدون این که سوظن کسی را به خود جمع کرده باشد.

قرار گرفته روضه الصفا، هفت تن از سران قبایل مریدان خانقا و صومعه اردبیل، لاهیجان و اناتولی که مسوولیت آموزش و پرورش شاه اسماعیل را به دوش داشتند، سازماندهی این قیام را می کردند اما دستور عمل از جا های دیگری امر و نهی می شد.

همین طور شاه اسماعیل ۱۲ ساله در مدت اقامت خودش در خلخال با خلفای خود در اناتولی ارتباط برقرار کرده و از آنان تقاضای کمک می کند تا ترکان قزلباش را جمع آوری و به فارس بفرستند.

زمانی که شاه اسماعیل در سال ۹۰۶ هـ ق در زرنجان اردو زد، دارای هفت هزار سپاه با اسلحه مدرن زمان از ترکان اناتولی، صوفیان، درویشان که متشکل از ده قبایل ترکان اناتولی، سوریه، عراق، شام و مغولان ساکن مناطق تالش و سواد کوه که به نام صوفیان تالشی یاد می شدند، حمله به سمت شروان به نام خونخواهی پدرش آغاز کرد. در این نبرد که در نزدیک قلعه گلستان رخ داد، فرخ یسار- حاکم شروان با وجود داشتن نیروی قوی شکست خورد و کشته شد و اسماعیل از آن جا به سوی آذربایجان رفته در نزدیکی نخجوان الوند بیگ آق قوبونلو را شکست داده و تبریز را فتح کرده و اعلام شاهی و تاجگذاری کرده و اساس سلسله صفویه در فارس زمین گذاشت و مذهب تشیع را به عنوان مذهب رسمی دولت صفوی اعلام کرد و بعد قفقاز و آناتولی شرقی، عراق عجم و عراق عرب و بخش هایی از خراسان را فتح کرد.

چرا شاه اسماعیل صفوی قیام کرد و فرجام از این بحث؟

شاه اسماعیل هنگامی که به باکو حمله را در برابر حاکم شروان فرخ یسار آغاز کرد، شعاراش خونخواهی قتل پدرش شیخ حیدر صفوی بود، اما زمانی که تبریز را فتح کرد، با اعلام شاهی، دودمان صفویه را بنا گذاشت و مذهب شیعه را با اجبار بر مردم تحمیل کرد و با مخالفان تنها با زبان شمشیر سخن گفت. با آن که بیش از چهارده و یا پانزده سال نداشت، چگونه می توانست این همه سامان را سازماندهی کند. این حرکت را در سه نکته خلاصه می کنیم:

۱- پس از ۸۵۰ سال حاکمیت های و حملات اعراب، مغول ها و غزنویان، سلجوقیان و ترکان در پارس زمین شاه اسماعیل صفوی بنیادگذار دولت ملی است.

همان نیروهایی که دیروز برای به قدرت رسیدن نیاکانش کار و زار و تلاش داشتند و بعد شاه اسماعیل را به نام اخلف و اسلف به قدرت رساندند، زمام امور را به دست گرفتند و همه آنان با تجارب درباری و کارهای دیوانساری داشتند و از جمله رجال شناخته شده دوران خود بودند: امیر زکریای تبریزی، محمود خان دیلمی، قاضی شمس الدین لاهیجانی، امیر نجم رشتی، امیر نجم ثانی، میرسید شریف شیرازی و شمس الدین اصفهانی که در واقع در کیان حکومت را در دست داشتند.

۲- واژه شیعه در زبان عربی معنی طرفدار یا پیرو را می دهد. پس از مرگ محمد پیامبر اسلام فرقه گری و یا پیروی از افراد براساس روابط قبیله یی و خانوادگی آغاز شد، تا قیام شاه اسماعیل صفوی شیعه یا طرفداری از افراد و قبیله وجود داشت تا آن عصر همه سنی مذهب و به شکل مستقیم یا غیر مستقیم از دولت اسلامی یا خلیفه عثمانی ترکان به نام سلطان سلیم اول که خود را خلیفه همه مسلمانان می خواند و مسلمانان از فتوح وی پیروی می کردند و فقه و اصول شریعت همه براساس حنفی یا شافعی و دیگر همه پیرو سنت و جماعت بودند، شیعه بعنوان یک شریعت و فقه جدید در کل دیانت اسلام و هم برای بنیاد گذاران این اندیشه پدیده یی جدید بود. در حقیقت امر یک انشعاب در دین اسلام بود مانند پروتستیم که در آیین مسیحیت یا کاتولیک از سوی مارتین لوتر بنیاد گذشته شد.

۳- قیام شاه اسماعیل صفوی نه یک قیام مردمی در برابر استبداد و نه برپایه دیانت فرقه شیعه بود بل بعنوان یک حرکت سیاسی برپایه نظامیگری و طریقت شیعهگری ابزاری بود برای تاسیس حاکمیت صفویه در فارس زمین گردید، که با قدرت گرفتن دولت صفوی و به تصمیم شاه اسماعیل، مذهب رسمی کشور از تسنن به تشیع تغییر یافت.

شاه اسماعیل صفوی برای دو سال شیعه فقه و کتاب نداشتند تا فرق طریقت بین سنی حنفی و شافعی با فرقه شیعه آشکار شود. علی بن حسین بن عبدالعالی کرکی جبل عاملی معروف به محقق ثانی و محقق کرکی (۹۴۰ ق)، از فقها و علمای مشهور شیعه عصر صفوی شد که از میهن خود، جبل عامل مهاجرت کرد و در آغاز به عراق و سپس به لبنان رفت و سپس در پی

دعوت شاه اسماعیل به فارس آمد و در تبلیغ و ترویج تشیع، در فارس نقش مهمی را بر عهده گرفت ..

محقق ثانی، در در فقه استدلالی چیره بود و آثار فقهی اش با اقبال خاص فقیهان بعدی مواجه گشت. کتاب جامع المقاصد فی شرح القواعد از او است و بدین رو، وی را صاحب جامع المقاصد می گویند. محقق ثانی در در باره ولایت فقیه نظرات شایان توجهی دارد .

محقق کرکی شاگردان برجسته یی نیز تربیت کرد و بسیاری از فقهاء و دانشمندان قرن نهم و دهم هجری از شاگردان اویند؛ مانند شیخ علی منشار، حسین بن عبدالصمد هاملی پدر شیخ بهایی و سید نعمت الله جزائری .

شاه اسماعیل نیاز به یک تعدیل در ترویج مذهب شیعه داشت، امکان می رفت که دولت وی در بین دو قطب قدرت بزرگ عثمانی و خانان ازبیک آسیای میانه خورد شود، و برای جلوگیری از سیاست های افراطی سران قزلباشان، صوفیان و مردیدان حیدری، کوفه و بحرین را برای تدوین کتب فقهی در زمینه شیعه دوازده امامی دعوت کرد. محقق کرکی، موفق شد تا فقه و اصول مذهب شیعه اثنی اشعری برای دولت شاه اسماعیل صفوی معماری و خلق کرد و روح به کلبد بی رمق حاکمیت صفویه بخشید .

شاه اسماعیل صفوی در کنار ارتش مجهز خود همواره مریدان، مرشدان، صوفیان، و شیخ الاسلام، سید و سادات که لقب مبلغان شیعه داشت، همیشه در بزم و رزم وی را همراهی می کردند.

اسناد تاریخی نشان می دهد که شاه اسماعیل پس از پیروزی بر پسران و نوادگان اوزون حسن با وجود هشدار روحانیون شافعی و حنبلی و حنفی مبنی بر اکثریت سنی بودن مردم فارس و به ویژه تبریز، دستور داد بر بالای منبر بروند و مذهب شیعه را رسمیت ببخشند و کسانی را با شمشیر در نقاط مختلف مسجد مستقر کرد که هرگاه کسی ندای مخالفت سر داد، بی درنگ بکشد. تاریخ این جنایات مذهبی چه حمله عرب به نام اسلام و چه شیعه کردن مردمان این مرز و بوم بدون خونریزی صورت نگرفته و چندین هزار تن از انسان بنام کفر، سنی، شیعه مذهب در این منطقه قتل عام شدند.

سکه حاکمیت صفوی دو جهت دارد: یک جهت مذهبی و انشعاب و تجزیه اسلام به دو فرقه بزرگ سنی و شیعه و جهت دیگر انشعاب در درون خلافت اسلامی امپراتوری عثمانی به عنوان یک رقیب یا «ستون پنجم» که باید این قدرت را از درون نابود کنند. تاریخ گواه است که اگر شاه اسماعیل را خلق نمی کردند و اسلام را تجزیه نمی شد، امروز اروپا با این جغرافیا و فرهنگ نمی بود.

در آن عصر که شاه اسماعیل قیام کرد، لشکر عثمانی در جنگ با امپراتوری اتریش درگیر بود و شکست امپراتوری اتریش به معنای شکستن دروازه اروپا و پایان امپراتوران و پایان دین یهودیت و مسیحت در اروپا می انجامید.

دولت عثمانی با آگاهی از این واقعیت، در تلاش شد تا این دولت نو بنیاد را نابود کند. سلطان بایزید دوم از شیبک خان ازبیک - یکی از نوادگان چنگیز خان که رویای احیای امپراتوری برباد رفته نیاکان خود را در سر می پروراند، تشویق به جهاد کرد. وی با لشکری از سمت شمال خاوری وارد پارس شده در نبردی شدید که میان دو لشکر در نزدیکی شهر مرو در گرفت، سپاه صفوی بر ازبیک ها پیروز شدند و شیبک خان ازبیک اسیر و کشته شد. شاه اسماعیل صفوی فرمان داد که پوست سر شیبک خان را پر از گاه کنند و آن را به دربار سلطان بایزید عثمانی بفرستند.

خلیفه عثمانی سلطان سلیم یکم بایزید که خود را خلیفه جهان اسلام می خواند، شیعیان را کافر گفته و حکم جهاد داده و به قصد تسخیر کامل فارس با لشکر بیکران ۲۰۰ هزاری و توپخانه بدان سمت یورش برد. شاه اسماعیل با لشکر ۵۰ هزاری در ۸۹۳ هـ ش در نبرد چالداران دلیرانه دفاع کرد اما شکست خورد و بخش بزرگ آذربایجان را از دست داد. نبردهای بی شماری میان دولت های صفوی و عثمانی ها در گرفت به ویژه در دوره شاه عباس، که اختلافات مرزی و مذهبی شدت گرفت، آتش جنگ تا زمان فروپاشی امپراتوری عثمانی ادامه داشت.

آن هایی که دولت صفویه و مذهب شیعه را مهندسی و معماری کردند، به اهداف خود نایل شدند. نخست - دین اسلام را به دو فرقه بزرگ و با اختلافات شدید و آشتی ناپذیر تقسیم کردند. دوم - برای خنثی کردن حملات پیشروی لشکر عثمانی این تدبیر خوب بجا افتاد و

جنگ را از اروپا به آسیای میانه کشانیدند و چنان زیرکانه برنامه ریزی کردند که آن سیاست ها تا امروز دامنگیر این سرزمین ها شده و هرروز جان انسان را به نام شیعه و سنی و... می گیرد و جامعه را به نابودی کشانیدند.

پادشاهان صفوی و دوره پادشاهی آنان:

شاه اسماعیل یکم (۹۳۰-۹۰۷) (۸۸۰-۹۰۲ خورشیدی)

شاه تهماسب یکم (۹۸۴-۹۳۰) (۹۰۲-۹۵۵ خورشیدی)

شاه اسماعیل دوم (۹۸۴-۹۸۵) (۹۵۵-۹۵۶ خورشیدی)

شاه محمد خدابنده (۹۸۵-۹۹۶) (۹۵۶-۹۶۶ خورشیدی)

شاه عباس بزرگ (۱۰۳۸-۹۹۶) (۹۶۶-۱۰۰۷ خورشیدی)

شاه صفی (۱۰۵۲-۱۰۳۸) (۱۰۰۷-۱۰۲۱ خورشیدی)

شاه عباس دوم (۱۰۷۷-۱۰۵۲) (۱۰۲۱-۱۰۴۵ خورشیدی)

شاه سلیمان (۱۱۰۵-۱۰۷۷) (۱۰۴۵-۱۰۷۲ خورشیدی)

شاه سلطان حسین (۱۱۳۵-۱۱۰۵) (۱۰۷۲-۱۱۰۱ خورشیدی)

شاه تهماسب دوم (۱۱۴۵-۱۱۳۵) (۱۱۰۱-۱۱۱۱ خورشیدی)

شاه عباس سوم (۱۱۴۸-۱۱۴۵) (۱۱۱۱-۱۱۱۴ خورشیدی)

شاه سلیمان دوم (۱۱۶۳) (۱۱۸۷-۱۱۶۳)

منابع که در این باب برای شناخت صفویه در دوران صفویه از آن فیض برده‌ام و در کتابخانه‌ام موجود است که مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از:

- ۱- تاریخ حبیب السیر از خواند امیر - جلد چارم صفحه ۴۱۰- ۴۲۰
 - ۲- جستجو در تصوف ایران از دکتر عبدالحسین زرین کوب
 - ۳- فرهنگ عقائد شیعه منابع المعارف - از - ابواقاسم جعفر موسوی خوانساری
 - ۴- تاریخ کزیده از حمیدالله مستوفی
 - ۵- تاریخ شیعه از علامه محمد حسین مظفر - ترجمه: دکتر سید محمد باقر حجتی
 - ۶- تذکره الاولیا از عطارالنیشابوری
 - ۷- دائره المعارف بزرگ اسلامی جلد هشتم ۴۴۲
 - ۸- دهخدا - علی اکبر دهخدا - جلد ۳۲ - صفحه ۲۵۵
 - ۹- دهخدا - علی اکبر دهخدا - جلد ۳۱ صفحه ۲۱۸
 - ۱۰- بیان الادیان از - ابوالمعانی محمد بن الحسین العلوی صفحه ۳۷ - ۴۲
 - ۱۱- تاریخ عالم آرای عباسی - تالیف اسکندر بیگ منشی - تصحیح: دکتر محمد اسماعیل رضوانی.
 - ۱۲- تاریخ مردم ایران - از پایان ساسانیان تا پایان آل بویه - تالیف: دکتر عبدالحسین زرین کوب.
 - ۱۳- اصول کافی - ثقة الاسلام شیخ ابو جعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی رازی.
 - ۱۴- برافتادن صفویان، برآمدن محمود افغان - تالیف: ویلم فلور - ترجمه: ابولقاسم سری.
-

سید جمال الدین «؟»

پدر بیداری اسلام؟

پان اسلامیسم یا

فراماسون

(؟)



محمد جمال الدین فرزند صفدر فرزند علی از طرف مادر سکینه بیگم بنت میر شرف الدین حسینی قاضی می باشد. وی در ماه شعبان سال ۱۲۵۴ هـ ق - ۱۲۱۷ ش - ۱۸۳۸ م در قریه اسعدآباد (به روایتی کنرهای افغانستان امروزی) و به روایتی دیگر اسدآباد همدان متولد شد و در سال ۱۳۱۴ هـ ۱۸۹۶ م در استانبول در گذشت. جمال الدین از پنج سالگی به فراگیری دانش نزد پدر خود پرداخت و به خاطر استعداد و نبوغ خود، به زودی با تفسیر قرآن آشنا شد. برای ادامه تحصیل به قزوین و سپس تهران مهاجرت کرد و سپس در ۱۲۲۸ عازم نجف شد و از محضر دو مرجع تقلید بزرگ زمان، شیخ مرتضی انصاری و ملاحسینقلی در جزینی همدانی بهره برد. سید جمال در ۱۲۳۲، بنا به دستور شیخ انصاری عازم هندوستان شد و ضمن آشنایی با علوم جدید سعی کرد تا مردم و خصوصا مسلمانان را در برابر استعمار انگلیس بسیج کند. اما به

دلیل سلطه همه جانبه انگلیسی‌ها پس از یک سال و نیم آن جا را ترک و رهسپار عثمانی شد و چون با مخالفت علمای درباری آن جا مواجه شد، به مصر مهاجرت نمود. جمال‌الدین مدتی در مصر پایید و با رجال و علمای مصر، لبنان و سوریه معاشرت داشته و خود را افغانی معرفی می کرد. (سردار کابلی تالیف کیوان سمع صفحه ۹۱) می نویسد: من در سال ۱۳۲۳ ش مقالاتی در روزنامه هفتگی «رستاخیز ایران» منتشر ساختم که چرا سید جمال‌الدین خود را افغانی معرفی می کرده است؟ در آن جا علت را چنین نوشته بودم که چون به جهت مقاصد سیاسی می خواسته خود را اهل تسنن بشناساند تا در کشورهای اسلامی از لحاظ مذهبی مورد قبول واقع گردد و این امر با ایرانی بودن او که اکثر شیعه هستند مشکوک به نظر می رسیده، لهذا خود را با افغانستان که مردم آن مانند خودش فارسی زبان ولی اکثر سنی هستند، نسبت داد. در کتاب (زندگی و سفرهای سید جمال‌الدین اسدآبادی - نوشته: علی اصغر حلبی - با شرح و نقد رساله نیچریه - ترجمه: جناب سید محمد علی جمال زاده - صفحه ۱۲۲ و ۱۲۳) می نویسد:

مسوده عریضه‌یی به ناصرالدین شاه قاجار، در باب چگونگی ماموریتی که از ایران در روسیه داشته است. این عریضه نخستین بار در «تاریخ بیداری ایرانیان - تالیف ناظم الاسلام کرمانی - در گذشته ۱۳۳۷ هـ ق» و پس از آن در «تاریخ مشروطه ایران - تالیف مرحوم احمد کسروی - به تاریخ ۱۳۲۴ هـ ش ترور شد» و برخی کتاب‌های دیگر چاپ شده است. از این کتاب‌ها و جزوه‌ها و اوراق کوچک که بگذاریم، نوبت به نامه‌های خصوصی و یا سیاسی سید می رسد که نسبتاً زیاد است. و یک نکته در آن‌ها بسیار اهمیت دارد و آن نکته این است که بهتر و روشن تر از هر سند و مدرکی نشان می دهد که سید ایرانی است زیرا هم طرز نگارش و هم نمونه‌های خطی او چنان به اسلوب خط نویسی و جمله بندی ایرانیان شبیه است که محال هیچ گونه تردیدی در ایرانی بودن او باقی نمی گذارد.

همچنان بیشتر محققان معاصر مانند (قدری قلچچی، در کتاب جمال‌الدین الافغانی - صفحه ۲۳ - و استاد مصطفی عبدالرزاق - در کتاب محمد عبده - صفحه ۵۷ - و مرحوم سید حسن تقی زاده در مقاله سودمندی که آقای ابراهیم خواجه نوری آن را در «بازیگران عصر طلایی - صفحه ۳۵ - ۶۰» چاپ کرده، همه به ایرانی بودن او اتفاق کرده اند.

و علی وردی - استاد جامعه شناسی دانشگاه بغداد می گوید: «اگر حرکت تجدیدی را که شیخ محمد عبده در مصر پایه گذاشت به دقت بررسی کنیم، درمی یابیم که همه از اثر تعلیمات یک فقیه شیعی بوده و او: سید جمال الدین افغانی است. ولی این افغانی بی شک سیدی علوی بوده از ایران. و تا امروز هم خویشاوندان او در قریهٔ اسدآباد ایران زنده اند. این افغانی همدانی اسد آبادی دانش های دینی و فلسفی خود را در نجف فراگرفت. و هم حجره یی او در مدرسه، محمد سعید الحبوبی شاعر معروف بوده است. و چون سید جمال الدین به مصر رفت از تقیه، به معنی - در اصطلاح فقیهان و اصولیان و متکلمان شیعه، خود داری از اظهار عقیده و مذهب خویش است در مواردی که ضرر مالی یا جانی یا عرضی متوجه شخص باشد. - لقب افغانی به خود داد. و اگر چنین نبود، نمی توانست این انقلاب فکر را در مصر ایجاد کند.» (اسماعیل راین در کتاب (فراماشخانه و فراماسوئری در ایران) جلد اول صفحات ۵ الی ۳۶۶ می نویسد: سید جمالالدین در هر کشوری که وارد می شد، نامی به خود می گذاشت و نام و نام خانوادگی حتی ملیت خود را تغییر می داد. از مجموع اسنادی که از او باقی مانده، مسلم شده که او با خط خودش هفده نام و در سائر اسناد و نشریات چهار نام دیگر باین شرح داشته است:

-
- ۱ - جمال ۲ - جمال الدین ۳ - جمال الدین الاستنبولی ۴ - جمال الدین اسد آبادی ۵ - جمال الدین الحسینی ۶ - جمال الدین حسینی عبدالله بن عبدالله ۷ - جمال الدین الحسینی الاستنبولی (عبدالله) ۸ - جمال الدین الافغانی الکابلی ۹ - جمال الدین الحسینی الافغانی ۱۰ - جمال الدین الحسینی رومی ۱۱ - جمال الدین الحسینی طوسی ۱۲ - جمال الدین الحسینی الکابلی ۱۳ - جمال الدین السعد آبادی ۱۴ - رومی (تخلص) ۱۵ - شیخ افغانی ۱۶ - جمال الدین افندی ۱۷ - الدین جمال ۱۸ - سید جمال افغانی ۱۹ شیخ جمال الدین ۲۰ - شیخ جمال ۲۱ - السیدالحسینی.

پروفسور گلدزیهر در «دائرة المعارف اسلامی» می نویسد: سید در مدت پنجاه و نه سال عمر خویش با بیست و یک نام زندگی کرده است.

گلدزیهر معتقد است که جعل عنوان و نام سید برای رهایی از زورگویی و استبداد دولت ایران بوده... وی در ایران خود را متولد اسدآباد همدان و در عثمانی اهل قریهٔ «ترمذ» کنار جیحون و در مقدمهٔ تنها کتاب که به فارسی نوشته اهل اسعد آباد واقع در بلوک کنار کابل معرفی کرده.

در ایران وقتی از او می پرسیداند چرا کلمهٔ افغانی را به نام خود اضافه می کنی؟ می گفته است افغانی تخلص شعری من هست.

امیر نجات در کتاب جمعیت های سری و فراماسونری - صفحه ۱۴۵ - به نقل از مجله دانشگاه تهران در شماره ۸۴۱ از شانزده نام مختلف به سید جمال الدین منتسب نموده است.

جمال - جمال الدین - جمال الدین الاستنبولی - جمال الدین اسد آبادی - جمال الدین الحسینی - جمال الدین الحسینی عبدالله بن عبدالله - جمال الدین الحسینی الاستنبولی - جمال الدین الافغانی الکابلی - جمال الدین الحسینی الافغانی - جمال الدین الحسینی رومی - جمال الدین الحسینی طوسی - جمال الدین الحسینی الکابلی - جمال الدین السعد آبادی - شیخ افغان - جمال الدین افندی - رومی «تخلص او بوده».

عضویت سید جمال الدین در لژ فراماسونری برای نخستین بار در مصر بوده و او در سال ۱۲۹۲ هـ ۱۸۷۵م به محفل ماسونی «کوکب شرق» تابع گراند لژ مصر در قاهره به لژ وارد شده است. پیش از تشکیل گراند لژ مصر لژ کوکب شرق تابع لژ اعظم فرانسه بوده اما عملاً انگلیس ها در آن نفوذ داشته اند.

این دو صفحه از (کتاب جمعیت های سری و فراماسونری - امیر نجات - صفحه ۱۵۰ - ۱۵۱ کاپی شده)

شخصیت و نفوذ کلام و قدرت بیان و احاطه سید در زبان عرب باعث شد که وی بتواند مدارج فراماسونری را به سرعت پیموده و در مدتی کمتر از چهار سال به استادی لژ کوکب شرق انتخاب گردد. دعوت نامه مربوط به انتصاب سید جمال الدین در کرسی استاد ارجمند لژ به امضای منشی "لژ کوکب شرق" سالها در خانه "حاج امین ضرب" واقع در سه راه امین حضور در تهران نگهداری می شده و در سال ۱۳۴۲ شمسی منتشر گردیده است.

"... لژ کوکب شرق شماره ۱۳۵۵ - قاهره - مصر - ۷ ژوئن ۱۸۷۸
برادر محترم جمال الدین به استحضار میرساند که در جلسه ۲۸ ماه قبل به اکثریت آراء به ریاست این لژ برای سال جاری انتخاب شده اید. این فیض عظیم را به جناب عالی و همچنین به خودم تبریک می گویم و بنا بر دستور استاد ارجمند برادران را دعوت نموده ام که روز جمعه آتی یازدهم ماه جاری ساعت ۲ بعد از غروب در محفل این لژ حضور بهم رسانید تا بعد از انجام آئین انتصاب زمام امور لژ را متقبل گردید. نظر به اینکه روز پنجشنبه دهم ماه جاری ساعت شش فرنگی مراسم انتصاب استاد محترم لژ کونکورديه نیز برگزار خواهد شد لذا خواهشمند است در روز مذکور برای انجام مراسم شرکت فرمائید. واضح است که در هر دو مراسم لباس رسمی مشکی با پایون و دستکش سفید خواهد بود. درود برادرانه مارا بپذیرید.

منشی - سر نقول سکروج

تقاضای عضویت سید جمال الدین اسدآبادی به لژ فراماسونری کوبک شرق...

سید جمال الدین به زبان عربی احاطه ی کامل داشته و این تقاضا به خط و انشاء او است. (۱)

يقول مدرس العلوم الفلسفية بمرکز لژ فراماسونری کوبک
الذی منی من عزه سبعة وثلاثون سنة بانى ارجوس اخوان الصفا
و استدعى من خلدن الوثقا، منى ارباب جمع القدس الماسون
الذی هو من فضل الرزق موصون ان يمتنوا على و يقفتموا الى
يقولون فى ذلك الجمع الطهر و بادخلنا فى سلك الخلفاء
و ذلك التحدى الفخر و لكم الفضايلة
سید جمال الدین

۱- اصل سند در کتابخانه سلطنتی - لندن .
این سند از کتاب "مجموعه اسناد چاپ شده در باره سید جمال الدین"
فتوکبھی شده است .

يقول مدرس العلوم الفاضل ميرزا محمد حسين جمال الدين الكابلي

الذي منى من عمره سبعة وثلاثون سنة باني ارجوس اخوان الصفا

و استدعى من خلدن الوفا اعني ارباب الجمع المقدس الماسون

الذي هو عن الخلل والزلزل مصون ان يمتنوا على وينفصلوا الى

بقبول في ذلك المجمع المطهر و بادخاله في سلك المنخرطين

و لکم الفصل ۲۹۲

في ذلك السندى المفقود

صالح محمد

(مدرسی چهاردهی در کتاب - زندگی سید جمال الدین افغانی - صفحه ۲۸-۳۲) می نویسد: سید جمال الدین بعد از انتخاب در کرسی استاد ارجمند لژ کوکب شرق قاهره آن طوری که بین فراماسون ها مرسوم است پس از صرف شام «سید» سخنرانی کرده.

«... نمی توانم تصور کنم که اوهام در استوان های انجمن های فراماسون راه دارد چه هر تشکیلات آزادی از او است و آلات و ادوات بنیان را در دست دارد تا برای نابودی اساس کهنه و بنیاد آزادی حقیقی برادری و مساوات و از بین بردن ستمکاران و جور و ستم اقدام می کند. به مصداق کلوخ انداز را پاداش سنگ است، هرگاه آزادیخواهان در راه آزادی کوتاهی روا دارند هرگز نمی توانند زاویه قائمه (از اشارات فراماسونری) را در جهان استوار سازند.

گفته اند انسان حیوان ناطق است و برای این که تعریف مطلوب برای انسان تطبیق کند که با بعضی از جانوران اشتباه نگردد، او را به صفات دیگری تعریف کرده و گفته اند انسان می میرد و ذاتاً خندان است. پس از تعریف صفات مزبور چهره مخصوصی از او در ذهن نقش بسته و شناخته می شود که او انسان است...

نخستن چیزی که مرا تشویق کرد تا در جرگه بنیان آزاد شرکت کنم، همان عنوان بزرگ آزادی، مساوات و برادری است که هدفش بهره مند شدن جمعیت بشری و جهان آدمیت است که در پشت سر آن برای نابود کردن ستمکاران کوشش می نمایند تا بنیاد عدالت حقیقی را استوار سازند. با این وصف همت به کار و عزت نفس و اخلاق پاک و کوچک شمردن مرگ را در برابر ستمکاران فراماسون به من نشان می دهد و این تعریف فراماسون مرا راضی ساخت که در جرگه بنیان آزاد وارد شوم.

ای برادران... سید جمال الدین ریاست را برای خود منکر است و هرگز ریاست نمی خواهد. فراماسون شریف تر از آنست که ایجاد قدرت برای رئیس آن کند و با اغراض شخصی یا بهره های مادی و ادبی را به کار برد. مرا دعوت می کنید که فراماسون پاک و بی آرایش و از زشتی دور باشم باید به آبرو و شرف خود علاقمند باشم».

قرار گفته آقای امیر نجات: (گرچه «مدرسی چهاردهی» ایراد این نطق را به تشریفات انتصاب سید جمال الدین در کرسی استادی لژ ارتباط می دهد، اما از محتوای سخنرانی چنین استنباد می

شود که سید سخنان فوق را پس از تشریفات درجه یک و عضویت در لژ کوکب شرق ایراد کرده باشد).

سید جمال الدین مدت چهار سال در مصر اقامت داشت، بنا به گفته سید حسن تقی زاده، سید جمال الدین توانست یک جنبش فکری ضد انگلیسی از آزادیخواهان و انقلابیون مصری از مانند (محمد احمد سودانی، ادیب اسحق، احمد اعرابی پاشا، سعد زغلول پاشا - بانی انقلاب ۱۹۱۸م مصر، شیخ محمد عبده رئیس جامع الازهر و جرجی زیدان روزنامه نگار و تاریخ نویس اسلامی) را به سوی «لژ محفل الوطنی» که وابسته به گراند اوریان فرانسه بود، جلب و جذب نمود.

سید جمال الدین با فعالیت های سیاسی یی که در برابر منافع امپراتوری انگلستان در مصر داشت، سید در محافل فراماسونری ها بی پروا صحبت می کرد و از حکومت قانون و آزادی و مساوات دم میزد مقامات انگلیس را برانگیخت که به حاکم آورند تا وسایل اخراج سید جمال الدین را فراهم سازد.

در سال ۱۸۷۸م ۱۲۹۶هـ ش به دستور حاکم مصر سید جمال الدین با نوکر اش ابوتراب هر دو را سوار کشتی کرده و روانه هندوستان کردند. سید جمال پس از ترک مصر، مدتی سه سال در حیدر آباد هند اقامت نموده و سپس راهی اروپا شد. در پاریس با همکاری محمد عبده اقدام به انتشار روزنامه «عروه الوثقی» نمود و به پاسخگویی به «ارنست رنان» که مقالاتی علیه اسلام در یکی از روزنامه های پاریس، می نوشت، پرداخت.

سید جمال الدین در پاریس به دعوت (میسو لنگاسه) استاد اعظم لژ «فیث» لژ ایمان مربوط لژ گراند اوریان فرانسه که از دوستان «بلنت» خاورشناس انگلیسی و بنا به توصیه وی انجام یافته بود، تقاضای عضویت سید جمال الدین به تاریخ ۲۷ مارچ سال ۱۸۸۴م - اول جمادی ۱۳۰۱ هـ در لژ گراند اوریان فرانسه پذیرفته شد.

لژ فرانسه به نام (شرق اعظم) یا گراند اوریان Grand Orient که توسط لژ استکالند تاسیس شده بود، در سال ۱۸۷۷م در اساسنامه خود تغییرات آورد و دو ماده را از آن حذف کرد.

۱- ایمان به خدای یگانه.

۲- جاویدانگی روح.

پس از آن تاریخ در همه لژهای بزرگ جهان لندن، استکاند و ایرلند و فرانسه به اجرا درآمد.

اسماعیل رانین در کتاب فراموشخانه و فراماسونری در ایران جلد اول صفحه ۳۸۷ می نویسد:

«... در تمام مدتی که سید جمال الدین در پاریس اقامت داشت، در لژ گراند اوریان که پابند مذهب و خدا نبود، فعالیت می نمود. همین که بلنت خاورشناس انگلیسی به پاریس آمد و او را برای تکمیل نقشه های شیطانی خود به لندن برد، سید لژ آزاد و بدون قید و شرط گراند اوریان را رها کرده و بار دیگر به لژهای انگلیسی روی آورد...»

در کتاب (سید جمال الدین اسد آبادی - بنیادنگذار نهضت احیای تفکر دینی - از محمد جواد صاحبی در صفحه ۱۵۹ - ۱۶۲) سید جمال الدین در مدت اقامت خود در اروپا سفری در رجب ۱۳۰۱ - می ۱۸۸۴م برای دیدن نمایشگاه «اکسپوزیسیون» به ایتالیا داشت و مدتی یک هفته در آنجا اقامت می کند و به پاریس بر می گردد.

پرویز لوشانی در کتاب «مبارزات ضد استعماری سید جمال الدین اسد آبادی» صفحه ۸۹ می نویسد:

«سید جمال الدین مدتی سه ماه در لندن اقامت داشت و در این مدت با بیشتر رجال سیاسی آن روزگار دیدار نمود، زمینه این ملاقات را بلنت آماده می سازد و در مدت اقامت سید در لندن در خانه وی سپری می کند.

محمد جواد صاحبی در باره ملاقات سید جمال الدین با چرچیل چنین می نویسد:...

در پی استعفای گلاستون و روی کار آمدن چرچیل، بلنت معروف چرچیل را راضی می کند که سید را به لندن دعوت کند تا در باب مساله (مهدی سودانی) و بررسی اوضاع کشورهای مصر و افغانستان با وی مذاکره کنند.

سید جمال الدین به تاریخ ۱۰ شوال ۱۳۰۲ ق - ۲۳ جولای ۱۸۸۵م وارد لندن می شود و در همان روز به اتفاق بلنت، نزد چرچیل به اداره هندوستان واقع در جمیس استریت می رود.

راندولف، سید را با نهایت احترام پذیرفت و از وی خواست که روی صندلی راحتی نزد وی بشیند. آنان نخست با هم به فرانسوی گفت و گو می کردند، ولی بلنت به زودی متوجه شد که راندولف فرانسوی خوب نمی داند از این روی بین آن دو ترجمه می کرد.

راندولف، پیش از هر چیز در باره مرگ مهدی سودانی از سید پرسید: «که آیا درست ایت یا خیر؟»

سید گفت: «به نظر او این حقیقت ندارد و اگر هم راست باشد، زیاد موثر نخواهد بود. زنده یا مرده، سودانی ها یک نفر را به جای وی انتخاب خواهند کرد.»

راندولف پرسید: «آن شخص چه کسی خواهد بود؟»

جمال الدین گفت: «اگر چه شهرت دارد، عثمان دیقنا ممکن است با مقام ژنرالی رئیس کل قوا بشود، ولی هرگز خلیفه نخواهد شد. انتخاب خلیفه در روز رحلت حضرت محمد انجام خواهد یافت و در آن روز کسی را که از همه متدین تر است، از میان خود بر خواهند گزید.»

سپس راندولف راجع به افغانستان سؤال نمود: «موقعیت امیر چطور است؟»

سید جمال الدین پاسخ داد: «عبدالرحمن سرباز و ژنرال خوبی است، ولی سیاستمدار بزرگی نیست. گرچه در هیچ موردی اشتباه و خطبی نکرده است و اکثریت افغانی ها با او همراه هستند، ولی چیزی آسان تر از این نیست که در برابر او انقلابی به راه انداخته شود. افغانیان آدم ساده لوحی بوده و از سیاست بی اطلاع و همیشه برای جنگ آماده می باشند. روس ها ممکن است انقلابی به وسیله اسحاق خان یا ده ها اشخاص دیگر از میان پسران شیرعلی یا شاهزادگان بلافصل به اندازند، هیچ کاری آسان تر از این نیست.»

و افزود، «روس ها امسال قصد جنگ با افغانه ندارد، ولی با برخی از این شاهزادگان طرح دوستی ریخته و آن ها را تحریک به شورش خواهند کرد و در ضمن خودشان را مصلح و خیر خواه قلمداد کرده، در برابر انگلیسی ها شورشی را برپا خواهند کرد و به افغانه وعده خواهند داد. هرگاه در هندوستان به وسیله انقلاب تغییراتی حاصل شود، **کشمیر و پیشاور** را به آن ها خواهند داد، افغان ها نیز به آسانی سخنان آن ها را باور خواهند کرد.»

راندولف پرسید: «آیا افغان‌ها از ما بیش از روس‌ها نفرت دارند؟»

جمال‌الدین پاسخ گفت: «روس‌ها به افغان‌ها آزاری نرسانده‌اند.» اما کشور هند در دست مسلمانان بود، شما آن را گرفتید و ایشان نسبت به شما کینه می‌ورزند و دوست دارند کشورشان از دست شما به دست دیگران بیفتد، اگرچه این موضوع را آشکار نمی‌کنند، اما افغان‌ها مردمی هستند زمخت و سخت و همواره در پی خونخواهی هستند و آن خون‌هایی که میان شما و ایشان ریخته شده است، فراموش نمی‌کنند. امیر آنجا اگر چه در ظاهر با شما است، ولی نمی‌تواند از رأی پیروان خودش سرباز زند. پس باید رابطه میان‌ها باشد و این جز رابطه دینی نیست که مورد خشنودی دولت علیّه (عثمانی) است و این امر جز با اتفاق شما با خلیفه عثمانی میسر نمی‌شود. پس باید او را راضی کنید و اعلان‌نمایید تا هندی‌ها و افغانه این مطلب را بدانند که شما با عثمانی هستید. دولت روس در سراسر هند جاسوس‌های گوناگونی دارد که در هر یک از کارهای شما ملاحظه می‌کنند. هرچه زودتر باید سلطان عثمانی را خشنود کنید. به نظر من باید مشیخه‌ی اسلامی (بزرگان اسلام) در هند، شعبه و یا نماینده‌ی داشته باشند تا مردم به یقین بدانند که شما با دولت علیّه (عثمانی) متحد هستید.»

این مطلب را برخی از وزیران پذیرفتند.

سید گفت: «وزیران دیگر را هم قانع کنید که به دربار عثمانی این مطلب را اطلاع دهند و او در انتظار این اقدام است.»

راندولف: «آیا شما تصور نمی‌کنید که روس‌ها بیش از انگلیسی‌ها به اسلام صدمه رسانیده‌اند؟»

جمال‌الدین: «بلی تصدیق می‌کنم روس‌ها برخی از ممالک کوچک را از قبیل کریمه - چرکس - و غیره که در میان آن‌ها یک عده ترکمن زندگی می‌کنند، تصرف کرده‌اند، در صورتی که انگلیسی‌ها امپراتور بزرگ دهلی را از بین برده و به مصر و سودان تجاوز نموده‌اند.»

راندولف: «ولی باید شما تاکنون دانسته باشید که امپراتور مغول به وسیله راجه‌های هندی از میان رفت نه انگلیسی‌ها.»

جمال‌الدین: «راجه‌ها آمدند، مدتی ماندند و بعد رفتند. همچنین نادر شاه هند را تسخیر کرد، ولی چون مسلمان بود، آن کشور را به حال خود گذاشت و رفت. در صورتی که شما در هند

مستقر شدید و آن امپراتوری را به تدریج از میان بردید. سه دلیل بزرگ برای این که چرا مسلمانان هند از شما بیش از روس ها نفرت دارند، وجود دارد:

نخست، برای این که شما امپراتوری دهلی را مضمحل کردید،

دوم، این که شماها مستمری و حقوق پیشوایان مذهبی، موزنان و مستحفظان مساجد را قطع کردید. در صورتی که روس ها به این موضوع خیلی توجه داشتند و شما املاک وقف را نادیده گرفته و اماکن مقدسه را تعمیر نکردید.»

راندولف در این جا سخن شیخ را قطع کرده و گفت: «ما انگلیسی ها بعضی از مساجد را تعمیر کرده و از انهدام آن جلوگیری کردیم.»
جمال الدین در جواب اظهار نمود:

«شماها تنها ابنیه و آثاری را که ارزشمندی داشته، تعمیر کرده اید و این کار برای خاطر مذهب اسلام نبوده.»

دلیل **سوم:** «این که شما در ارتش به مسلمانان درجه نمی دهید، ولی روس ها این کار را همیشه رعایت کرده اند.»

راندولف: «خیلی از مسلمان ها در ادارات بزرگ ایالات بومی هندوستان مشغول کار می باشند.»
جمال الدین: «ایالات هندوستان خاص، غیر از ایالات هندوستان بریتانیا می باشد، چیزی که هنوز بلع نشده البته هضم هم نخواهد شد»، این جا هر سه خندید.

راندولف: «پس شما فکر می کنید انگلیستان برای مسلمانان از روسیه خطرناک تر می باشد؟»

جمال الدین: «نظر من این نیست، من از گذشته دارم صحبت می کنم. گرچه در سابق انگلستان بیش از روسیه به ما ضرر رسانده است، ولی در حال حاضر روسیه خطرش بیش تر است. هرگاه روس ها در شهر مرو بیش از پنج سال بمانند، دیگر از افغانستان و ایران و آناتولی و هندوستان چیزی نخواهد ماند. همه این کشورها را خواهد گرفت. آن ها ممکن است برخی از شهرهای غیر مهم را ترک کنند، ولی مرو را هرگز از دست نخواهند داد و در آن جا مستقر خواهند شد.»
راندولف: «این را تصدیق می کنم، ولی می خواهم بدانم که شما از ما چه انتظار دارید و چه می خواهید تا ما برای شما انجام دهیم؟»

جمال الدین: «شما باید با مسلمانان متحد شده، با کمک و همراهی افغانه، ایرانیان، ترک ها، مصریان و عرب ها، روس ها را از مرو تا ساحل بحر خزر برانید و برای خاطر جلب مسلمانان، مصر را تخلیه نمایید. شما مادامی که قبرس و عدن را در دست دارید، دیگر از چه ترس دارید، مخصوصاً در این موقع که هیچ گونه خطری برای مصر از سوی دول دیگر متوجه نمی باشد؟ در سودان از طرف مهدی نیز خطری احساس نمی شود. به این ترتیب شما باید حسن نیت خودتان را به مسلمانان را به مسلمانان ثابت نمایید و آن ها را متقاعد کنید که شما دوست آنان می باشید.

راندولف: «آیا ممکن است ما به افغانستان ارتش فرستاده و در مقابل تجاوز روس ها به آن ها کمک نماییم؟»

جمال الدین: «هرگاه شما فرض کنید به قندهار حتی با موافقت و رضایت امیر افغانستان قشون بفرستید، حق هر مسلمانی خواهد بود که بالای تپه یی ایستاده، جهر بزند و بر ضد شما انقلابی را به راه بیندازد و به مردم بگوید که شما در لباس دوستی می خواهید آن کشور را تصرف نمایید. هر شنونده یی گفته های او را باور خواهد کرد.

ولی اگر شما به جای ارتش، تنها چند نفر افسر آمده و متخصص بفرستید، مانعی نخواهد داشت، البته چند نفر افسر نخواهد توانست آن مملکت را مسخر نماید. این در صورتی است که شما زودتر بجنید، و الاً اگر روس ها پنج سال دیگر در مرو بمانند، آن وقت دیر خواهد شد.

هر موقع شما در صدد حمله به روس ها از خاک افغانستان یا از جانب دیگر برآید، آن وقت علما و مجتهدین عموم را به جهاد دعوت خواهند کرد که بر ضد روس ها به شما پیوندند.»

صحبت آنان در حدود سه ساعت به درازا کشید. پس از آن راندولف با جمال الدین خداحافظی کرد و رفت.

هدف از نقل این پروتوکول صحبت های سید جمال الدین و چرچیل، آن طوری که که سید شعار ضد استعمار انگلیس و نهضت بیداری اسلام و اتحاد اسلام و یا پان اسلام می داد اما در صحبت ها با چرچیل نه تنها که ضدیت با سیاست های انگلیس ندارد، بل خواهان همکاری و دسیسه و دام و برنامه فریبانه برای کشورهای اسلامی به چرچیل پیشنهاد می کند، من در این باب زیادتر از این تبصره نمی کنم، داوری را به خوانندگان ارجمند می گذارم.

دو روایت متضاد دیگری در باره سید جمال الدین در آثار و تاریخ مختلف ذکر شده، نقل می کنم: (تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم میلادی از محمود محمود جلد ۵ صفحه ۵) می نویسد:

«وصول سید به مکه در سنه ۱۲۷۳ بوده پس از ورودش به کابل مشارالیه ظاهراً در خدمت امیر افغانستان دوست محمد خان داخل شده و در جنگی که امیر مزبور با برادرزاده و داماد خود سردار سلطان احمد خان کرد، حضور داشت:

«این احمد خان را دولت ایران در موقع مجبور شدن به تخلیه هرات به واسطه جنگ با انگلیسی ها در هرات برقرار نمود و اسلحه و توپ داده و او را فرمانفرما و امیر هرات کرد و وی سکه باسم شاه ایران می زد. بدون داشتن رابطه در افغانستان حکومت می کرد.» در این جنگ سید جمال الدین همراه امیر دوست محمد خان بود امیر مزبور در سنه ۱۲۷۹ ۲۱ ذی حجه مرد، و پسرش شیرعلی خان برجای او نشست و وی به تحریک وزیر خود محمد رفیق خان به قصد گرفتاری برادران خود محمد افضل خان و محمد اعظم خان و محمد اسلم خان و محمد امین خان برآمد. سه نفر آخری مطلع شده و گریختند و جنگ داخلی در گرفت و سرانجام محمد اعظم خان و برادرزاده او عبدالرحمان خان پسر محمد افضل خان که بعد امیر عبدالرحمان شد، کابل را فتح کرد و محمد افضل خان را از زندان بیرون آورده و امیر افغانستان کردند. محرم (۱۲۸۳).

وی نزدیک یک سال بعد از امارت مرد، و برادرش محمد اعظم خان جانشین وی شد امیر تازه سید جمال الدین مقرب دربار خود نموده و به مشورت او کار می کرد «در اصل روایت چنین است که سید وزیر محمد اعظم خان شد ولی احتمال مبالغه در آن می رود.» شیر علی خان امیر سابق هنوز در قندهار بود و یک قسمت از افغانستان را در تصرف خود داشت در سنه ۱۲۸۵ شیر علی خان به کابل هجوم آورد و پس از جنگ ها در حدود ماه جمادی الاخر از آن سال کابل را گرفته و دو باره به تخت سلطنت نشست و محمد اعظم خان به نیشاپور و برادرزاده اش عبدالرحمن به بخار فرار کرد.

سید جمال الدین در کابل ماند و به واسطه سیادتش مورد انتقاد امیر شیر علی نشد لکن خود صلاح خود را در حرکت دیده و به عنوان حج اجازه سفر مکه گرفت و از افغانستان خارج شد.

در کتاب (زندگانی سردار کابلی - مشتمل بر حوادث افغانستان در قرن نوزدهم میلادی تالیف - کیوان سمیعی - صفحه ۹۲) در این باره چنین روایت می کند:

... «و در سلک رجال حکومت امیر دوست محمد خان انتظام داشته و همراه قشون او به جنگ هرات رفته و در اختلاف بین پسران امیر دوست محمد خان جانب محمد اعظم خان را گرفته و وقتی محمد اعظم خان بامارت رسید در سال «۱۲۸۴ هجری» وزیر اول و محل و ثوق عظیم او شد تا این که سه ماه بعد از هزیمت محمد اعظم خان در سال «۱۲۸۵ هـ» با اجازه امیر شیر علیخان از طریق هند عازم حج گردید.

این امور همه در زمانی اتفاق افتاده است که مرحوم سردار نور محمد خان در افغانستان و در متن قضایا بوده و به واسطه شغلی که داشته، بدون تردید رجال حکومت های دوره خود را می شناخته و با آنان سر و کار داشته است. با این اوضاع و احوال آیا سردار نور محمد خان چنین کسی را با این مشخصات در افغانستان دیده بوده است؟

مرحوم سردار کابلی در پاسخ فرمودند: به علت شهرتی که مرحوم سید جمال الدین داشته و منسوب با افغانستان بوده است، زمانی که من مانند شما شرح حال او را به قلم بعض نویسندگان مصر خواندم، آن چه خوانده بودم برای پدرم نقل کردم و از او جویای حالات این شخص در افغانستان شدم او گفت تا وقتی که من در افغانستان بودم، در هیچ وقت شخصی را به نام سید جمال الدین اسعد آبادی با این خصوصیات ندیدم و دوستان سرشناس و وزیران و مشاوران امیر محمد افضل خان را هم همه می شناختم. در میان آنان چنین کسی وجود نداشت...

به هر رو، در باره سید جمال الدین همچو روایت بسیار است که نیاز به تحقیق بیشتر دارد.

سید جمال الدین در سال ۱۸۸۸م در روسیه بود که ناصر الدین شاه قاجار به اتریش رفت. سید جمال الدین از روسیه خود را به وین پایتخت اتریش می رساند. تا با شاه قاجار دیدار کند. ناصر الدین شاه که از روابطه سید با رجال روسیه اطلاع داشت و برای گسترش روابط اش با روس ها از سید جمال الدین به تهران دعوت می کنند، وی بعد از مراجعت به تهران در خانه حاج محمد

حسن امین ضرب اقامت می کند. اما سید باز هم به تبلیغ در برابر شاه قاجار و اتلاف خزانه ملت و مخارج سفر شاه در اروپا اعتراض می کند و به دربار قاجار اهانت بسیار روا می دارد. سید جمال الدین پس از چند ماه اقامت در تهران به دستور شاه قاجار از ایران اخراج می شود.

هنوز مدت یک سال از آن رویداد سپری نشده بود که سید جمال الدین در شهر مونیخ آلمان آفتابی می شود در عین زمان که شاه ناصر الدین شاه قاجار در آنجا می باشد، سید از امین السلطان صدراعظم ایران که در رکاب شاه قاجار بود، تقاضای ملاقات شاه را از وی می کند.

امین السلطان که می دانست سید جمال الدین در هنگام اقامتش در روسیه با رجال و وزیر خارجه «رینوف» و ملکه روسیه مذاکرات و روابطی ایجاد کرده، وی جریان با شاه قاجار در میان می گذارد. شاه قاجار به امید این که بتواند بوسیله سید جمال روابط ایران و روسیه را بهبود بخشد و رنجش روس ها را بر سر نزدیکی ایران با انگلیس شده بود، برطرف سازد، سید را به حضور می پذیرد.

به گفته امیر نجات همجا صفحه ۱۶۲: سید جمال الدین در ملاقات با شاه قاجار سخنانی بداین مضمون ایراد می کند.

(... می توانیم بر خود ببالم که شهریار ایران از این خواب گران بیدار و به فکر آبادی مملکت و ترقی ملت افتاد و مرا شناخته اید... بلی من ایرانی و اسدآبادی هستم و به حمد الله تمام علوم در سینه من درج است. به تنهایی و خردی من ننگرید زیرا که می توانم با این مشت کوچک خود کوه دماوند را به این بزرگی در قعر زمین فرو ببرم. در هر کجا بوده ام و باشم، قصدم ترقی و عظمت مسلمین و حفظ بیضه اسلام و استقلال مملکت آنان بوده و هست.)

سید جمال الدین بعد از این ملاقات دو باره به روسیه رفت و دو ماه به عنوان سفیر یا نماینده غیر رسمی ایران با دولت روسیه ملاقات و مذاکراتی زیادی انجام داد.

سید جمال الدین در میانه های سال (۱۸۹۰م و ۱۳۰۷ هـ) از راه باکو به تهران رفت و در منزل حاج محمد حسین امین الضرب اقامت نمود اما در این مدت شاه و صدر اعظم امین السلطان، سید را نه به دربار پذیرفتند، نه پیغام ارسال کردند و نه روی خوش نشان دادند. امیر نجات می نویسد دلیل روشن نیست چرا؟

اسماعیل رایین همجا جلد دوم صفحه ۱۹ می نویسد:

چون شاه قاجار و صدراعظم با دریافت اخبار از سید در لندن و روسیه متوجه شدند که آن‌ها با چه شیادانی سر و کار دارند، از این روی همه آنان را از دربار راندند و محافل آن‌ها را بستند.

این پیشآمد موجب کدورت سید جمال الدین شد و در مجالس آشکارا به ناصرالدین شاه قاجار اهانت روا می‌داشته و با اخذ وام از روس‌ها مخالفت کرده به چاپ شبنامه و پخش آن را به نام داماد شاه (موقر السلطنه) انجام می‌داد. این قضیه باعث اعدام وی گردید.

ناصرالدین شاه قاجار دستور دستگیری و تبعید سید جمال الدین را داد ولی کسی موضوع را پنهانی سید اطلاع داد و حاج امین الضرب خانه‌ی در نزدیکی صحن حرم عبدالعظیم تهیه کرده و به میرزا رضای کرمانی دستور مراقبت از سید را داد.

سید جمال الدین را در باغ مجاور حرم عبدالعظیم در حالی که عده‌ی مریدان وی حضور داشتند، توسط چند تن از قزاق با نهایت خشونت بدون توجه به اعتراض رجال حاضر و اطرافیان سید جمال واقعی بگذارند، وی را دستگیر کرده و با طرز خیلی زننده سید در حالی که مقاومت و اعتراض می‌کرد، وی را از در ورودی باغ بیرون برده سوار قاطر نمودند. چون در بازار نزد مردم متهم به بی‌دینی شده بود و بعد بدون این که اجازه جمع‌آوری اثاثیه‌هایش را به سید بدهند، وی مستقماً به سمت مرز عراق حرکت کرده و از ایران خارج کردند.

سید جمال پس از خروج از ایران، مدتی در بصره و بغداد زندگی کرد، پس از دو ماه اقامت در عراق، به لندن عزیمت کرد. سید در هنگام اقامت خود در لندن با میرزا ملکم خان - سفیر ایران در لندن که تازه از در اثر رشوه خواری از کاراش معزول شده بود، با هم در برابر ناصرالدین شاه قاجار متحد شدند و تلاش داشتند تا مقام شاه قاجار در بین رجال، سرمایه‌داران، روزنامه‌نگاران، مستعمره‌چیان و سیاستمداران انگلیسی تخفیف بدهد به کمک میرزا ملکم خان دیدارهایی انجام و در باره اوضاع نابسامان ایران و خلع قدرت ناصر شاه قاجار بحث‌های تحریک‌آمیزی انجام می‌داد و می‌خواست تا به کمک انگلیسی‌ها برنامه بزرگ پان‌اسلام را که به سر می‌پرورانید، عملی سازد.

سید با میرزا ملکم به انتشار جریده‌ی به نام «ضیاء الخافیق» دست زد که قسمت انگلیسی آن را میرزا ملکم و ادوارد بروان - خاورشناس معروف و مشکوک وزارت خارجه انگلیس تنظیم می‌شد و تلاش داشتند تا دولت انگلیس را برای خلع قدرت شاه قاجار ترغیب کرده باشند.

سید جمال الدین هنوز پایش به لندن نرسیده بود که بنای مخلف و مبارزه را با ناصرالدین شاه قاجار آغاز نمود اما این بار تصمیم داشت کار را تمام کند. میرزا ملکم خان و ماموران سیاسی انگلیس نیز بر آتش دامن می زدند زیرا انگلیسی ها به این نتیجه رسیده بودند که شاه قاجار و اتابک با نزدیکی به روسیه منافع امپراتوری بریتانیا را به خطر اندخته اند. در واقع رنجش انگلیس از مساله لغو امتیاز تنباکو آغاز شده بود.

(اسماعیل رایین همجا جلد ۲ - صفحه ۲۲۵ - ۲۲۶) می نویسد:

«... در سال ۱۲۶۹ شمسی ۱۸۹۰ میلادی که مخالفت عامه مردم و طبقه روحانی بل سلطنت استبدادی جنبه صریح و آشکار به خود گرفت، مردمی که به هیجان آمده بودند، بر اثر تشویق میرزا ملکم خان و سید جمال الدین دو پایه اصلی و اساسی فراماسونری در ایران و به بهانه لغو امتیاز تنباکو بنای مخالفت با استبداد را گذاشتند و اظهار نمودند که تفویض امتیازات به خارجی ها موجب تهدید دنیای اسلام و استقلال ایران است.»

سید حسن تقی زاده در کتاب «مردان خود ساخته» - صفحه ۵۲ می نویسد:

سید جمال مدتی در لندن اقامت داشت به دعوت سلطان عبد الحمید عثمانی به استانبول آمد، مورد استقبال تام سلطان عثمانی قرار گرفت، با مقرری ماهانه دوصد لیره عثمانی و کالسکه سلطنتی و یکی کاخ های شاهی استانبول را در اختیار سید قرار دادند.

سید جمال الدین هرگز نتوانست اهانتی را که بر اثر دستور شاه قاجار نسبت به وی روا داشته و با آن شکل افتضاح وی را از ایران اخراج کرده بودند، فراموش کند و شاید نقشه ترور ناصر الدین شاه را ماه های قبل ورود به عراق و لندن در سر می پرورانده و منتظر فرصت مناسب بوده است، در پی دعوت سلطان عثمانی و برقراری روابط نزدیک با انگلیس در لندن و دوستی با براون، این زمینه برای وی مناسب ساخته باشد.

ابراهیم صفایی در کتاب «رهبران مشروطه» جلد اول صفحه ۱۹ می نویسد: در همین هنگام بود که فکر قتل ناصر الدین شاه در لندن بین سید و براون خاور شناس وزارت خارجه انگلیس مطرح شد...

اسماعیل رایین در کتاب «فراموشخانه» ... جلد اول - صفحه ۴۱۱ - نقل - اسناد بایگانی عمومی انگلیس اف - او ۱۷۲ - ۸۶ گزارش سفیر انگلیس در دربار عثمانی

«... اولیای وزارت خارجه انگلیس از این که سلطان عبدالحمید و سید جمال الدین مامور قتل شاه شده اند، راضی بودند زیرا که آن ها می خواستند پس از مرگ شاه مقتدر ایران نفوذ روسیه را بهر ترتیبی که ممکن باشد و برای همیشه از درباره ایران قطع کنند. اگر انگلیس ها بوسیله عوامل خود در ایران راساً اقدام به کشتن شاه می کردند بعد ها نمی توانستند از جانشین ضعیف النفس او استفاده سیاسی و اقتصادی ببرند. بنابراین، بهترین راه انتخاب سید جمال الدین و پشتیبانی سلطان عبدالحمید از او بود که در این کار هم موفق شدند.»

همین طور ابراهیم صفایی - جلد اول صفحه ۳۰ می نویسد:

«... به همین مناسبت مقدم سید را که مردی خطرناک و مخالف سرسخت پادشاه ایران بود و در لندن هم بدین نیت سوء تحریک شده و برای جاه طلبی به هر کاری دست می زد، گرامی داشته و بالاخره روزی او را بطور خصوصی در کاخ «یلدز» به گردش پرداخته و در آنجا «سلطان عبد الحمید» مکنونات قلبی خود را برای از میان برداشتن ناصر الدین شاه اظهار کرد. سید کینه توز و جاه طلب و تحریک شده که در افغان و مصر و ایران به علت شتابزدگی و بی پروایی نتوانسته بود به اوج قدرت و دوره حکومت برسد، سلطان عبدالحمید را با بیانات مؤثر و گیرای خود نرم کرده قول و قراری با هم گذاشتند که ناصرالدین شاه را از میان بردارند و سید با نفوذ خود ممالک اسلامی را متحد کند و سلطان عبدالحمید امیر المومنین کل مسلمین بشود و ناچار سید هم پاشا یا اعلم کل ممالک اسلامی می شد...»

میرزا رضای کرمانی - فرزند ملا حسین عقدائی کرمانی بود، وی تنها کسی نبود که برنامه قتل ناصر الدین شاه را ترسیم کرده باشد، بل بر علاوه بر سید جمال الدین، میرزا رضای کرمانی افراد دیگری مثل میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی که هر سه از مریدان و شاگردان سید جمال الدین بودند، نیز دست داشتند و همه در آن زمان در استانبول بسر می بردند و با امین الضرب و دولت آبادی در تهران ارتباط داشتند. همین دو تن همه هزینه سفر میرزا رضای کرمانی را از جیب خود پرداختند.

اسماعیل رایین در همجا جلد اول صفحه ۱۹ می گوید:

ناصر الدین شاه قاجار توسط میرزا رضا کرمانی به تحریک سید جمال الدین با تبر کشته شد. وقتی که خبر قتل ناصرالدین شاه توسط میرزا رضا کرمانی، از شاگردان سید جمال، به استانبول رسید، سلطان عبدالحمید، به هراس افتاد و دستور قتل سید جمال را داد و سرانجام سید جمال

الدین پس از همه زحمات و تلاش هایی که برای به دست آوردن آن انجام داد، به بهای جانش انجام شد و هیچ نتیجه برایش حاصل نشد فرجام آنچه خود کشت و خود درو کرد.

سید جمال الدین در ۲۵ رجب سال ۱۳۱۴ هجری یا ۱۹ اکتبر ۱۸۹۶ میلادی در استانبول پدرود جهان کرد. روایت های مختلفی در باره درگذشت وی گفته شده به قولی او را مسموم ساختند و به روایتی در اثر بیماری سرطان وفات یافت و جنازه او را در قبرستان مشایخ استانبول به خاک سپرده شد.

فرجام بحث: سید جمال الدین کی بود؟

سید جمال الدین یک هویت مشکوک در تاریخ این مرز و بوم است که تا کنون دقیق معلوم نشده کی بود و برای چه این همه نام و نشان برای خودش انتخاب کرده است. بهر صورت آنچه سید جمال الدین و در باره علل مرگ وی آنطور که در شرق معمول است، دهان به دهان می گردد، همین طور در خاور زمین رسم است فردی که تا زنده هست، کسی از وی یاد نمی کنند اما وقتی که جهان را پدرود گفت، یک شخصیت بی نظیر و کم نظیر می شود.

به قول معروف «زنده خوب و مرده بد وجود ندارد» هزار و یک داستان برایش بافته و پخش می شود و هزار معجزه به وی نسبت داده می شود و آرامگاهش زیارتگاه عام و خاص می گردد. همین طوری که در باره زندگی سید جمال الدین داستان های گوناگونی حکایات شده هم در مورد مرگ وی هم ده ها روایت قصیده سرائی شده است.

(امیر نجات همجا صفحه ۱۷۶) می نویسد:

«... بعضی می گویند سلطان عبد الحمید که نمی خواست اسرار قتل ناصر الدین شاه فاش گردد و نقش او را در ماجرا آفتابی کند، به وسیله پزشک مخصوص خود با آمپول سید را به دیار عدم فرستاد. دیگری معتقد است با سوزن آلوده به میکرب سرطان (با این که بیماری سرطان مسری نیست قال او را کردند. حتی در جایی خواندم که تهران آدم فرستادند او را شبابه خفه کردند.»

خان ملک ساسانی که سال های سر کنسول ایران در عثمانی بوده و به اسناد سفارت در باره مرگ سید جمال دسترسی داشته، در کتاب «روابط ایران و عثمانی» در این مورد می نویسد:

«... یکی از مریدان وفادار سید موسوم به عبدالحسین همدانی که در ایران همراه سید به استانبول رفته بود و تا روز آخر با او بود و در هنگام توقف من در استانبول دلالی قالی می کرد، گفت که سید جمال الدین تا روز آخر صحیح و سلامت بود و شب آخر عمرش درد دندان گرفت و صبح به گفت که یک طبیب دندان برایش بیاورم. یکی از نوکرها که از سرای سلطان مامور خدمتش بود، دوید رفت و جمیل پاشا طبیب مخصوص سلطان را آگاه کرد. جمیل پاشا که وارد شد، سید همان طرف دندانش را که درد می کرد با دست گرفته در اتاق راه می رفت. جمیل پاشا نشست و سید از درد دندان شکایت کرد. جمیل پاشا از نوکر خویش کیف دوا خواست و او هم بلا فاصله آن را آورد. آن وقت دواپی در آورد و به دندان سید زد. هنوز جمیل پاشا از در خانه بیرون نرفته بود که فریاد سید بلند شد و لختی نگذشت که دهان و حلق سید به قدری ورم کرد که خفه شد و با وجود این که پیش از ظهر وفات کرد، جنازه اش را شب شستند و دو نفر لالای سیاه از سرای آمدند و تابوتش را برداشته در مزار تربت یحیی افندی که وصل به باغ بیلدیز است، به خاک سپردند.»

امیر نجات، نقل از از دیوان فرصت الدوله شیرازی می کند «... در این هنگام دولت ایران برای استرداد سید فشار هایی به دولت عثمانی وارد آورد ولی سلطان عبدالحمید که می ترسید با تحویل سید جمال الدین حقیقت قتل ناصرالدین شاه بر ملا شود، دستور قتل او را صادر کرد...» (سند دیگر ارشیو سفارت ایران در استانبول. شماره ۲۵.۷۷ رجب ۱۳۱۴ هجری گواه بر آن است که: «... جمال به طور خیلی بدی که می توان از او قطع امید کرد، گرفتار ناخوشی سرطان شده جراح و اطباء یک چانه او را با دندان هایش بریده و همین روز ها خواهد مرد. باطن شاهنشاه شهید انا الله برهانه او را گرفت و سزای عمل خود را دید.»

در کتاب، «مردان نامی شرق» غلام حسین تراقی فرخزاد - چاپ بیروت - صفحه ۳۳۷) مشابه به روایت های دیگر می خوانیم:

مرگ سید جمال الدین چگونه باید صورت گرفته باشد «... کارکنان سفارت ایران با شخصی که به ویژه برای قتل او از ایران به استانبول رفته بود، همدست شدند و به کمک ابوالهدی دشمن دیرینه سید به وسیله خلال دندان که آلوده به میکروب سرطان بود، او را مسموم کردند. در هر حال راجع به کسالت او و متبلا شدنش به سرطان جای تردید نیست...»

داستان زندگی و مرگ وی مانند خودش سرارآمیز خواهد ماند، اما آنچه برای ما مهم است این است که سید جمال الدین چه هدف را دنبال می کرد؟ این همه تلاش و اندیشه سید از کجا مایه می گرفت؟ سید جمال الدین در عصری که زندگی جهان دستخوش تحولات و تغییرات شدید بود، سیاست های استعماری مستعمرات طلبی تحت ایدئولوژی لیبرالیسم در لباس ناسیونالیسم بین کشورهای اروپایی و رقیبان جهانی مانند یک ابر سیاه بر فضای جهان سیاه افکنده بود، در این میدان کار زار همه در تلاش بودند تا دیگری از میدان دور و نابود سازد.

سید جمال الدین اوضاع سیاسی روزگارش به خوبی درک کرده بود و نقش مذهب در سیاست را از دولت های زمانش ایران و عثمانی آموخته بود حضور در جامعه به عنوان یک فرد روحانی و شیخ، عارف شخصیتی که بیداری اسلام نابی که خودش و مریدانش که از وی آموخته بود، گرو خود می دید، در باره شخصیت مذهبی و دینی روایت های مختلف وجود دارد که بیانگر همچو رهبران دینی تاریخ و از دین استفاده ابزاری کرد تا یک دین باور باشد.

سید حسین تقی زاده در کتاب «مردان خود ساخته»، صفحه ۵۲ می نویسد: «... شخص دیگری به این جانب روایت کرد که وی با حاج امین الضرب از راه حاج طرخان به مسکو رفت و چون به مسکو رسید، مشاهده شد که امین الضرب که خیلی مرید و شیفته او بود، به او کم اعتقاد شده چه می گفت که در عرض راه دیده است که سید نماز نمی خواند.»

(مجموعه اسناد و مدارک چاپ نشده در باره سید جمال الدین - دانشگاه تهران سال ۱۳۴۲ شمسی صفحه ۱۱۴ - گردی آوری مهدوی افشار) چنین می نویسد: «... این مرد با این که از دین بیگانه است و خود را برای پیشرفت پاره یی مقاصد نامشروع داخل مسلک علمای اعلام کرده است، هنگام ورود به آن شهر (استانبول) مینوبهر که پانیخت بزرگ اسلام است، نام شیخ افغانی بر خود بست و در مطعه تعلیم و تدریس نشست و در ظرف اندک مدتی بسیاری از طالبان علم در حلقه درسش جای گرفتند. چون بازار خود را گرم دیدی، آنگاه خبث باطنش در هیجان آمد و علی رؤس الشهاد اظهار زندقه و الحاد (منکر وجود خدا و کفر) نموده حاشا و ثم حاشا نبوت را به عنوان صفت یاد نمود ولی حکومت سفید عثمانی از راه باریک بینی او را مجال نداد تا به اضلال مردم پردازد و او را نفی بلد کرد و از الخلافه بیرون نمود...»

طرح پان اسلامیسیم در جوهرش یک تفکر انحصار گرانه است که می توان شخصیت سیاسی سید جمال الدین بهتر آشنا شد، طوری که پیشتر اشاره کردم، اروپا در سه جنگ دامنگیر بود:

۱ - کشورهای اروپایی برای تحکیم و گسترش مرزهای شان در جنگ بودند.

۲ - در قاره افریقا و آسیا بر سر مستعمرات در برابر همدیگر سرسختانه در جدال بودند.

۳ - جنگ در درون کشورهای مستعمره با دولت های بومی و مردمان آن سرزمین ها که مخالف هر نوع بیگانه و تغییر و تحول، و جهت دیگر در عشق حفظ سنت ها همیشه آماده جنگ بودند.

در آن عصر، ناسیونالیسم به عنوان ایدئولوژی لیبرالیسم از سوی انگلیسی ها به راه انداخته شد. ما نباید دو واژه را با هم خلط کنیم، وطن دوستی با ناسیونالیسم فرق می کند. ناسیونالیسم یک مکتب سیاسی اقتصادی و محصول تحولات اروپا است. در تفکر سید جمال الدین چیزی به نام وطن وجود نداشت. در هر جای هویتش عوض می شد.

سید جمال الدین زیر تاثیر این تفکر قرار گرفته طرح پان اسلامیس را به عنوان راه نجات مسلمانان و متحد کردن کشورهای اسلامی زیر یک حاکمیت واحد بود. سید جمال الدین یک شخص جاه طلب و قدرت طلب بود و از دین استفاده ابزاری می کرد.

احمد امین در کتاب «زعماء الاصلاح فی العصر الحدیث» چاپ قاهره - صفحه ۱۱۰ می نویسد:

«... سید در علم الادیان تحقیق کرد و سرانجام ملحد شد و قائل به قدم عالم گردید و معتقد شد که اعتقاد به وجود محرک اول و حکیم موهوم است.»

پیشتر اشاره کردم که سید جمال الدین در همه مدتی که در پاریس اقامت داشت، عضو لژ فراماسونری گراند اوریان فرانسه بود که هیچ پابندی به مذهب و خدا نداشت و سید در آن فعالیت می کرد. هدف اساسی سید جمال الدین جاه طلبی و قدرت بود از همین جهت در ۹ لژ فراماسونی عضویت داشت و در چندین لژهای دیگری مثل لژ نیل - لژ مازیتی که تابع گراند لژ ایتالیا - لژ یونانی قاهره - لژ فیت «ایمان» - لژ لوتوشه دو ریته در این لژها در بعضی عضویت داشت و بعضی به شکل مهمان دیدار می کرد.

قدرت طلبی سید جمال الدین رهنما فعالیت وی می شود سید هیچ وقت باور به مردم نداشت و بارها در دربار از مسلمانان به نام نادان و جاهل یاد کرده و همین جهت همیشه توجه به دربارها داشت و تلاش می کرد که با پند و نصیحت پادشاهان را تغییر بدهد. روزی خودش اعتراف کرد: اگر تخمی که در شوره زار سلاطین پاشیدم را در متن جامعه می پاشیدم، چقدر مؤثر بود.» شیخ محمد عبدو یکی از شاگردانش می گوید: «سید از سلاطین شروع کرد و به ثمر نرسید، من از مردم شروع می کنم.»

تفکر پان اسلامیسیم سید جمال الدین را که به گفته «گلد زیهر» (... فکر پان اسلامیک یا اتحاد اسلام بزرگترین آمال و آرزوی او بود).

هر حرکت و فعالیت اجتماعی انسان چه فردی یا گروهی از دید **آسیب شناسی** جهت خوب و بد خود را دارد که باید مورد تحقیق و بررسی قرار گیرد، اگر ما امروز پس از صد سال اند فعالیت ها و اندیشه وی را از دید آسیب شناسی نگاه کنیم، نه جهان اسلام متحد و نه این کشورها به خوشی و سعادت رسیدند. بل که برعکس آن شد و میراث دیگری از این بیدار کنند اسلام برای نسل امروز از بطن آن اندیشه های وی و تخمی که بزر کرد و حاصل و نتیجه آن است که ما امروز در آن آتش می سوزیم افراطیگری های امروز در جهان از آنجا مایه می گیرد، همه جنبش های مذهبی افراطی امروز طالبان، القاعده، سلفی یا جنبش های ناسیونالیستی به نام های پان عربیسم، پان ترکیسم، پان کردیسم، پان ایرانیسم، پان پشتونیسیم انجامید که بعد در تفکر شاگردان و هم اندیشان سید جمال الدین و منادی هایش مانند آخوندزاده و میرزا آقاخان کرمانی در ایران و محمد عبدو در مصر که بعد رئیس مدرسه الازهر شد در ترکیه عثمانی دیاگوگالب نظریه پرداز پان ترکیسم و نهضت جوانان ترکی که بعدها از بطن آن حکومت مصطفی کمال اتاترک زده شد و توسط شادگرداش محمود بیک طرزی در افغانستان تخم قبیله گری پشتونخواهی یا افغانی گری در بین مردم زر کردند که تا امروز جامعه و مردم را در آتش آن می سوزد.

در پایان سخن کوتاهی در باره آرامگاه سید جمال الدین که در سال ۱۳۲۴ هـ ش نظر به تقاضای دولت افغانستان توسط آقای فیض محمدخان، سفیر وقت دولت افغانستان در آنکارا، پیشنهاد انتقال جسد سید جمال الدین به افغانستان صورت گرفت، دولت ترکیه موافقت کرد و جسد سید جمال الدین را در تابوتی به کابل انتقال دادند.

من تلاش کردم دریابم که مهندس این آرامگاه کی است، موفق نشدم اما آن چه این نماد یک نماد فراماسونی است مهندسی که این نماد را ترسیم کرده، بدون شک یک فراماسونر بوده، اما در باره نقشه صحن جلو آرامگاه از سمت سرک دانشگاه کابل، حوض آبی به رنگ آبی و درختان و گل کاری در سال های ۱۹۶۸ م به دستور دولت توسط انجنیر محمد یونس اکبری صورت گرفت به خاطری که صدراعظم یا رئیس جمهور ترکیه برای دیدار از این آرامگاه به کابل سفری داشتند.





منابع:

- ۱- سید جمال الدین اسد آبادی - بنیانگذار نهضت احیاء تفکر دین - از محمد جواد صاحبی.
- ۲۰- زندگی و مبارزات سید جمال الدین اسد آبادی - تألیف سیروس جمالی.
- ۳- زندگی و سفر های سید جمال الدین اسد آبادی نوشته: علی اصغر حلبی با شرح و نقدی رساله نیچریه - بضمیمه مقاله اسلام و علم - نوشته: ارنست رنان - ترجمه: جناب سید محمد علی جمال زاده
- ۴- یادواره - سید جمال الدین اسد اسلامی - محسن عدوان - دفتر اول
- ۵- یادواره - سید جمال الدین - میرزا رضا کرمانی - محسن عدوان - دفتر دوم
- ۶- مبارزه سید جمال الدین افغانی - مولف - محمود ابوریه - مترجم: غلام صفدر پنجشیری و محمد حسین راضی - سال ۱۳۴۱ کابل - دیوهنی وزارت دارالتالیف ریاست
- ۷- شرح حال و آثار سید جمال الدین اسد آبادی - بقلم میرزا لطف الله اسدآبادی همشیره زاده سید - با بعضی ملحقات بقلم فضلی دیگر...
- ۸- تاریخ افغانستان - تتمه البیان فی التاريخ الافغان - علامه سید جمال الدین افغان - مترجم: محمد امین خوگیانی سال ۱۳۱۸ ه.ش.

- ۹ - نامه های سید جمال الدین اسد آبادی - مقدمه و گرد آوری - ابوالحسن جمالی اسد آبادی
- ۱۰ - سید جمال الدین اسد آبادی و تفکر جدید - از - کریم مجتهدی - مجموعه پژوهش های تاریخی کتاب سوم (قاجاریه).
- ۱۱ - طرح یک نقد - گذری در هوای سید جمال الدین اسد آبادی - نوشته: حسین اقدامی
- ۱۲ - پرویز لوشانی - مبارزات ضد استعماری سید جمال الدین اسد آبادی - مقدمه از: سید هادی خسرو شاهی سال ۱۳۴۷ هـ ش
- ۱۳ - استانبول و تمدن امپراتوری عثمانی - اثر: برنارد لوئیس - ترجمه: ماه ملک بهار
- ۱۴ - جمعیت های سرّی و فراماسونری - امیر نجات
- ۱۵ - (تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم میلادی) تالیف: محمود محمود جلد ۵
- ۱۶ - زندگانی سردار کابلی - مشتمل بر حوادث افغانستان در قرن نوزدهم میلادی - تالیف: کیوان سمعی

پایان بخش اول

حامد یوسف نظری

آلمان - کلن ۱۱.۷.۲۰۱۶

بخش دوم

- ۱ - جنگ تریاک و کمپانی هند شرقی
- ۲ - چرا نادر افشار ترور شد و نقش احمد شاه درانی و صابر درویش چه بود؟.
- ۳ - نگاهی به خاطرات مستر همفر انگلیسی
- ۴ - محمد بن عبدالوهاب کی بود؟
- ۵ - حسن بنا کی بود؟
- ۶ - کنگره برلین ۱۸۷۸ م - مساله افغانستان - عبدالرحمان خان ...
- ۷ - حبیب الله خان و فراماسونری
- ۸ - امان الله خان و مساله استقلال خواهی روندی که شکست خورد...
- ۹ - مشروطه خواهی یا جنبشی علیه استبداد...
- ۱۰ - کوتادی هفتم ثور و پیامدهای آن...
- ۱۱ - فرجام از این بحث